

بلندنگری (لانگ ویو)

فصلنامه



ISSN ۲۶۳۲-۳۱۶۸

دوره ۶ - شماره ۱ - بهمن ۱۴۰۲ / فوریه ۲۰۲۴



فلسطین و بی ثبات سازی پارادایم های صلح

ایلان پاپه

تاریکترین لحظه قبل از فجر و پایان
استعمارگری شهر کشتینان اسرائیلی

ساندیو هیرا

ظهور راست افراطی در قرون
بیستم و بیست و یکم

رامون گروسفولک

غزه: گتوی ورشو در
قرن بیست و یکم

ریچارد هیللی

چگونه به نسل کشی مبادرت و
چگونه در برابر آن مقاومت کنیم

فهرست مطالب

۲ ریچارد هیللی

چگونه به نسل کشی مبادرت و چگونه در برابر آن مقاومت کنیم

۷ رامون گروسفولگ

غزه: گنوی ورشو در قرن بیست و یکم

۱۱ ساندیو هیرا

ظهور راست افراطی در قرون بیستم و بیست و یکم

۱۴ ایلان پاپه

تاریکترین لحظه قبل از فجر و پایان استعمارگری شهرک نشینان اسرائیلی



بلند نگری (لانگ ویوو)

فصلنامه

سردبیران:

فیصل بودی و آرزو میرالی

بلند نگری (لانگ ویوو) یک پروژه و از انتشارات موسسه اسلامی حقوق بشر لندن است (شرکت با مسئولیت محدود به شماره ۰۴۷۱۶۶۹۰)

وب سایت www.ihrc.org.uk

ایمیل info@ihrc.org

تلفن +۴۴ ۲۰ ۸۹۰۴ ۴۲۲۲

دیدگاه نویسندگان، الزاماً دیدگاه یا اعتقادات موسسه اسلامی حقوق بشر را بازتاب نمی دهد.

تصویر روی جلد: روز قدس لندن، ۲۰۲۳

(C) موسسه اسلامی حقوق بشر.

به نام خداوند بخشنده و مهربان

نسل کشی مداوم علیه فلسطینیان در غزه ناگزیر به کانون توجه این شماره از مجله بلندنگری تبدیل شده است. با انتشار این موضوع، پرونده‌ای که توسط افریقای جنوبی علیه [رژیم اشغالگر] اسرائیل برای نسل کشی در دیوان بین‌المللی دادگستری مطرح شده است، نشان می‌دهد که [رژیم اشغالگر] اسرائیل باید اقدامات خاصی را به منظور رعایت قوانین بین‌المللی و جلوگیری از نسل کشی انجام دهد. حکم دیوان کمی درهم و برهم است. تاحدی نیست که خواستار آتش‌بس و پایان دادن به نسل کشی باشد، اما چنین انتظاری برای ماشین جنگی اسرائیل که تا حد زیادی از مجازات استفاده می‌کند بیش از حد غیرواقع‌بینانه است. این هم تغییر از سکوت معمول نهادهای بین‌المللی به جنایات [رژیم اشغالگر] اسرائیل است، و هم شواهد بیشتری مبنی بر اینکه هنجارها و نهادهای بین‌المللی برای چنین هدفی مناسب نیستند. در گزارش موقت دیوان بین‌المللی دادگستری این حسن وجود دارد که آنها از موضوع دوم - مبنی بر این که اکثریت جهان اکنون با نگاهی انتقادی و نه تسلیم‌وارانه به اقدامات آنها نگاه می‌کنند - آگاه هستند. صرف نظر از یافته‌های دیوان بین‌المللی دادگستری، از نظر مورخان، متخصصان حقوقی و در واقع برای کسانی که خرد بین هستند، واضح است که نسل کشی زیربنای به اصطلاح دولت اسرائیل بوده است. نویسندگان در این شماره راجع به ائتلاف‌ها و جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک آنها که حدود ۷۵ سال پیش شاهد ایجاد این موجودیت سرکش بود، طرفی نمی‌بینند. در چهارم مقاله این شماره در سه‌هایی برای فعالان، دانشکاهیان و سیاست‌گذاران شامل بازتولید روایت‌هایی تاریخی، حقوقی و احساسی برای توقف سرکوب مظلومان وجود دارد. در مقاله اصلی این شماره، ریچارد هیللی به این موضوع نمی‌پردازد که چرا این همه حمایت ضمنی و صریح از یک پروژه نسل کشی در غرب وجود دارد، بلکه به این می‌پردازد که چگونه این پروژه عمل می‌کند. او معتقد است که سه رکن بنیانی برای باز کردن مسیر برای مرحله بعدی نابودی است که از اکتبر ۲۰۲۳ بر روی فلسطینیان آغاز شده است. سه رکن در چارچوب رویه‌ای و گفتگمانی وجود دارد که این نسل کشی را ممکن کرده است: نسبت دادن یهودی‌ستیزی به منتقدان [رژیم اشغالگر] اسرائیل، ابداع حق [رژیم اشغالگر] اسرائیل برای دفاع از خود که فراتر از حقوق آن تحت منشور سازمان ملل است و جرم‌انگاری مقاومت مسلحانه فلسطین. هیللی خود را در بیان جزئیات چگونگی نادیده گرفتن و تضعیف قوانین و نهادهای بین‌المللی و تحمیل و یا اجتماعی شدن جنبش‌های همبستگی، محدود نمی‌کند. نتیجه‌گیری او روشن است: نمی‌توان از زبان ستمگران برای راهی مستضعفان بهره‌ای گرفت. مقاله دوم ما از رامون گروسفولگ است. او با تشبیه قیام ۱۷ اکتبر فلسطینیان در غزه به قیام گنوی ورشو، تاریخچه پشت این نسل کشی را ارائه می‌دهد تا یک سیاست واقعی آزادیبخش نه فقط برای فلسطینی‌ها، بلکه همه ما در تلاش برای ایجاد یک سیاست جدید و بنای جهانی بهتر داشته باشیم. گروسفولگ روایات مدرن توجیه ایجاد «دولت» اسرائیل را آشکار می‌کند. از نظر او، فلسطینی‌ها مردمی باستانی هستند که مظهر تنوع معنویات و سنت‌های کیهانی کهن هستند. آنها نوادگان یهودیان، مسیحیان و مسلمانان باستانی هستند که در سرزمین موعود زندگی می‌کردند.

و هم‌افزایی این سه روایت ابراهیمی چه یهودی، چه مسیحی، یا سنت‌های ادیان دیگر و یا کاملاً سکولار کاملاً با توجیهات کتاب مقدسی که صهیونیست‌ها ادعای خود در مورد زمین را بر آن استوار ساخته‌اند در تضاد است. او در تشریح این که چگونه موجودیت صهیونیستی یک فرعون مدرن را نمایندگی می‌کند، فراتر می‌رود و ایالات متحده را فرعون «بزرگ‌تر» در پشت صحنه آنها می‌داند. وی استدلال می‌کند که اگر بخواهیم بعدی معنوی را در این مسئله ببینیم و اقتدار اخلاقی به دست آوریم، هر دو نمونه مدرن گنوی ورشو و نمونه کتاب مقدس موسی کاربرد دارند. مقاله ساندیو هیرا در مورد ظهور راست افراطی در محیط‌های اروپایی، همچنین استدلال می‌کند روایت‌هایی که توسط جریان اصلی در غرب ارائه می‌شود، نه تنها تحریف شده، بلکه به‌طور فزاینده‌ای چنین دیدی می‌شود. هیرا تغییر به سمت سیاست راست افراطی، از جمله در کشور خود در هلند را نشانه‌ای از سیاست رو به زوال استنارگرای اروپایی می‌داند که قادر به نقد و تغییر خود نیست. در نظر وی، این پروژه متمایز از نازیسم است و فعالان استعمارزدا باید بتوانند فراتر از گفتمان‌های چپ - راست اروپامحور را ببینند که هر کدام دیگری را افراطی و خود را مترقی می‌داند. اروپا، در پی پروژه استعماری نازی‌ها، نگاه انتقادی خود را آتطور که باید به درون خود معطوف نکرده است و به استناد دانستن خود در برابر «دیگری» داخلی و خارجی ادامه می‌دهد. آنهاپی از ما که برای جهانی جدید کار می‌کنند، باید از تکرار اتحاد‌های مبتنی بر تضاد بین چپ و راست سنتی و «مرکز» یا «پیرامون» دست برداریم. آخرین مقاله این شماره از تاریخ‌نگار فلسطین و [رژیم اشغالگر] اسرائیل، ایلان پاپه است. او بر اساس سخنرانی خود در پانزدهمین روز یادبود نسل کشی که توسط موسسه اسلامی حقوق بشر در لندن، بریتانیا برگزار شد، بحثی را ارائه می‌کند که آن را «اسپر مصونیت [رژیم اشغالگر] اسرائیل» می‌نامد. این موقعیت اخلاقی به اسرائیلی‌ها به‌طور مستمر از آن استفاده می‌کنند، تنها در واکنش یا دفاع نسبت به تجاوز فلسطینی‌ها، اکنون در حال فروپاشی است. اقدامات [رژیم اشغالگر] اسرائیل از اکتبر گذشته بدون شک ثابت کرده است که پروژه [رژیم اشغالگر] اسرائیل همیشه نسل کشی بوده است. او همچنین پایان پروژه استعمارگری شهرک‌نشینان [رژیم اشغالگر] اسرائیل را در اقدامات فعلی آن می‌بیند. وی با اعتماد به اعتبار خود به عنوان یک مورخ، معتقد است که جنبش فلسطین و در واقع جنبش جهانی عدالت باید تصور کند که چه نظامی جایگزین آن خواهد شد. نتیجه‌گیری پاپه مبنی بر اینکه چنین نظامی باید ملهم از نمونه‌های محتمل‌تر عثمانی، اسلامی، عربی و مدیترانه شرقی باشد، نتیجه‌ای است که با هدف این مجله مطابقت دارد. نمی‌توانیم به نقد نظام‌های غربی، شکست‌های ذاتی و خشونت آنها ادامه دهیم و سپس سعی کنیم دنیایی را با استفاده از آن الگوها بازتصور کنیم. این امر فراخوانی برای احیای ساختارهای «قدیمی» یا نوعی نوستالژی نیست. روشن است که تمدن به اصطلاح غربی، همانطور که تمامی مشارکت‌کنندگان بیان کرده‌اند، تمدن تهاشی است. نسل کشی در غزه نیز تأییدی دیگر بر خونخواری است. باید به عقاید خود ایمان داشته باشیم و پارادایم‌های در حال تغییر سیاست ظلم را بیش از این تغییر دهیم. اگر اکنون زمان آن نرسیده باشد، چه زمان دیگری مقدور خواهد بود؟

با ایمیل به نشانی info@ihrc.org، حساب توییتری ما [@ihrc](https://twitter.com/ihrc) یا با یافتن ما در فیسبوک به گفتگوی ما بپیوندید. حتی می‌توانید نامه‌ای به سبک قدیمی به موسسه اسلامی حقوق بشر لندن (Wembley, HA9, 598 IHRC, PO Box 7XH, UK) برای ما ارسال کنید. یا برای حضور در یکی از رویدادهای ما به آدرس (Preston Road, 202) 8PA Wembley, HA9 در نمایشگاه کتاب موسسه اسلامی حقوق بشر مراجعه کنید (وقتی بحران ویروس کرونا فروکش کرد). ما همچنین رویدادها را به صورت برخط هم قرار می‌دهیم، بنابراین www.ihrc.tv هم‌هنگ شوید و در آدرس www.ihrc.org.uk/events می‌توانید ببینید چه رویدادهایی را در برنامه‌های آینده داریم.

چگونه به نسل کشی مبادرت و چگونه در برابر آن مقاومت کنیم

ریچارد هیلی به چگونگی و نه چرایی ارتکاب نسل کشی توسط [رژیم اشغالگر] اسرائیل و متحدان آن می پردازد. درک این مسئله به منظور شکل گیری پروژه های آزادی بخش حقیقی فوق العاده مهم است.

در ۱۷ اکتبر ۲۰۲۳، در حالی که تهاجم حماس به [رژیم اشغالگر] اسرائیل هنوز در جریان بود، جو بایدن قول «حمایت محکم و تزلزل ناپذیر از [رژیم اشغالگر] اسرائیل» را داد. اما زبان اظهاریه کوتاه او با ملاحظاتی همراه بود. او به صراحت این تهاجم را نه یک اقدام تروریستی، بلکه «تجاوز به [رژیم اشغالگر] اسرائیل توسط تروریست های حماس از غزه» نامید. این ادبیات صرفاً بازتابی از نامگذاری حماس از سوی ایالات متحده به عنوان یک «سازمان تروریستی خارجی» بود. هیچ تلاشی برای استدلال نشد که تهاجم به خودی خود تروریستی خوانده شود. بدون شک او از شکست ایالات متحده در دریافت قطعنامه در محکومیت اقدامات حماس آگاه بود که توسط مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۲۰۱۸ تصویب شد. طبیعتاً بایدن به جای اصرار بر اینکه این حمله ماهیت تروریستی دارد، این نکته ضروری را اضافه کرد که «تروریسم هرگز موجه نیست». در آن لحظه، حمایت ایالات متحده از [رژیم اشغالگر] اسرائیل، به جای اخلاق گرایی جهانی «جنگ علیه ترور»، بر وضعیت رسمی [رژیم اشغالگر] اسرائیل به عنوان «متحد اصلی غیر ناتو» متکی بود.

یک روز بعد، موضع وی به سوی جهان گرایی تغییر کرد. باستی چنین می شد، چرا که دیگر دوستان و شرکای غربی [رژیم اشغالگر] اسرائیل رسماً آن کشور را به عنوان متحد معرفی نکرده اند.

در ۸ اکتبر، رئیس جمهور فرانسه، مکران، صدراعظم آلمان، شولز، نخست وزیر ایتالیا، ملونی، نخست وزیر بریتانیا، سوناک و رئیس جمهور ایالات متحده، بایدن، بیانیه مشترکی صادر کردند و گفتند:

«تصریح می کنیم که اقدامات تروریستی حماس هیچ توجیه و مشروعیتی ندارد و باید به طور جهانی محکوم شود». چند روز بعد، بایدن داستان های قساوت آمیز منتشر شده توسط [رژیم اشغالگر] اسرائیل مانند ادعای جعلی بریدن سر نوزادان توسط حماس را اعلام کرد.

همزمان، آشکار شد که حمایت ایالات متحده و بریتانیا از [رژیم اشغالگر] اسرائیل بسیار فراتر از همدلی و بسیار فراتر از هر چیزی خواهد بود که برای دفع تهاجم حماس و جلوگیری از هرگونه تهاجم بعدی لازم است. این حمایت، پشتیبانی از متحدی اصلی بود که در جنگی بزرگ گرفتار است.

مقیاس، سرعت و قطعیت پاسخ تا حدی با درک این موضوع که [رژیم اشغالگر] اسرائیل یک پروژه شهرک نشینی-استعماری اروپا و آمریکای شمالی و به ویژه بریتانیا و ایالات متحده است، قابل توضیح است. جای تعجب نیست که نخبگان حاکم آن کشورها در غیاب ملاحظات ژئوپلیتیکی برعکس، مستعد حمایت از پایگاه خود هستند. اما اخطار مهم است. به نظر می رسد آسیبی که

حمایت تهاجمی از [رژیم اشغالگر] اسرائیل به روابط ایالات متحده با جنوب جهانی وارد می کند، یک شاخص بازدارنده باشد. این واقعیت که تصمیم گیرندگان در ایالات متحده پس از طی شدن ۲۴ ساعت یا بیشتر به مسئله پرداختند، شایسته تحلیل است. اما هدف مقاله حاضر چنین تحلیلی نیست.

به جای اینکه پرسیم چرا نخبگان حاکم در ایالات متحده و متحدانش چنین اقدامی را انجام داده اند، می پرسیم چگونه؟ چگونه آنها چارچوبی رویه ای و گفتمانی ایجاد کرده اند که آنها را وادار می کند در کنار [رژیم اشغالگر] اسرائیل به سوی نسل کشی حرکت کنند؟

سه رکن نسل کشی [رژیم اشغالگر] اسرائیل
چارچوب مورد اشاره دارای سه رکن است: انتساب یهودی ستیزی به منتقدان [رژیم اشغالگر] اسرائیل، ابداع حق [رژیم اشغالگر] اسرائیل در دفاع از خود که فراتر از حقوق آن کشور تحت منشور سازمان ملل است و جرم انگاری مقاومت مسلحانه فلسطین.

رکن نخست - استفاده از ادعاهای نادرست یهودی ستیزی - در بریتانیا به دلیل ایفای نقش در سیاست داخلی بسیار مشهور است. از این تمهید برای منزوی کردن جرمی کوربین، رهبر سابق حزب کارگر و پاکسازی حزب کارگر از جناح چپ استفاده شد. این پویش نه تنها به دلیل قدرت لابی گری [رژیم اشغالگر]

ماده ۵۱ استفاده می کند، موظف است این موضوع را به شورای امنیت سازمان ملل گزارش دهد. هیچ قانونی در مورد اطلاعاتی که باید داده شود یا عبارتی که باید استفاده شود وجود ندارد. [رژیم اشغالگر] اسرائیل در ۱۷ اکتبر به شورای امنیت نوشت که «به هر طریقی که لازم باشد برای حفاظت از شهروندان و حاکمیت خود در برابر حملات تروریستی جاری از سوی نوار غزه اقدام خواهد کرد»، اما در این گزارش اشاره‌ای به ماده ۵۱ نکرده است.

دیوان بین‌المللی دادگستری در یک نظر مشورتی که در سال ۲۰۰۴ درباره قانونی بودن دیوار آپارتاید ارائه کرد، حق [رژیم اشغالگر] اسرائیل در دفاع از خود را مورد بررسی قرار داد. [رژیم اشغالگر] اسرائیل ادعا کرد که ساخت دیوار بر اساس ماده ۵۱ یک اقدام در راستای دفاع از خود بوده است. دادگاه این ادعا را رد کرد و دریافت که [رژیم اشغالگر] اسرائیل نمی‌تواند به ماده ۵۱ در رابطه با حمله‌ای استناد کند که از سرزمین‌های اشغالی فلسطین سرچشمه می‌گیرد. گزارش کمیسیون مستقل بین‌المللی تحقیق در مورد اراضی اشغالی فلسطین از جمله قدس شرقی و [رژیم اشغالگر] اسرائیل که در سپتامبر ۲۰۲۳ منتشر شد، این نکته را در رابطه با حملات متعدد [رژیم اشغالگر] اسرائیل به غزه تکرار کرد.

[رژیم اشغالگر] اسرائیل و برخی از حامیان آن در غرب ادعا می‌کنند که از زمان «استقرار مجدد» غزه در سال ۲۰۰۵ تاکنون در اشغال غزه نبوده است. نهادهای مختلف سازمان ملل و نهادهای بین‌المللی اصرار دارند که [رژیم اشغالگر] اسرائیل از آن زمان تاکنون در کنترل و در نتیجه در اشغال غزه باقی مانده است. ایالات متحده و انگلیس این موضع را می‌پذیرند و بنابراین می‌توان انتظار داشت که نظر دیوان بین‌المللی دادگستری مبنی بر این نظر باشد که [رژیم اشغالگر] اسرائیل در رابطه با غزه هیچ حقی از ماده ۵۱ ندارد. با این وجود، آنها بر این ادعا پافشاری می‌کنند که [رژیم اشغالگر] اسرائیل حق دفاع از خود در رابطه با غزه را دارد. ارزش آن را دارد که با دقت بیشتری به حکم دیوان بین‌المللی دادگستری نگاه شود تا دریافته شود چه چیزی ممکن است در پس آن نهفته باشد. دیوان بین‌المللی دادگستری اعلام کرد

مزاحمت ایجاد می‌کند، اما مهلک نیست. فعالان سیاسی، بر خلاف سیاستمداران حرفه‌ای، با این مزاحمت‌ها به سکوت کشانده شده و یا از نظر سیاسی بی‌اثر شده‌اند.

پس از ۱۷ اکتبر، دولت بریتانیا صدای خود را به صدای گروه‌های طرفدار [رژیم اشغالگر] اسرائیل اضافه کرد که می‌خواستند تظاهرات صلح و عدالت را به‌عنوان اقدامی یهودی‌ستیزانه بدنام کنند. سوئلا براورمن، وزیر کشور، این تظاهرات را «راهپیمایی‌های نفرت» توصیف کرد.

استقامت جنبش همبستگی فلسطین در برابر این حملات تا حدی به عمق ریشه‌های جامعه مدنی آن و تا حدی نیز به ناهماهنگی آشکار بین افشاگری‌ها و وحشیگری‌های گسترده و نظام‌مند [رژیم اشغالگر] اسرائیل علیه غزه بستگی داشت. بسیاری از مردم به سادگی از اقدامات [رژیم اشغالگر] اسرائیل وحشت زده شدند.

سه رکن نسل کشی [رژیم اشغالگر]
اسرائیل:
انتساب یهودی‌ستیزی به منتقدان
[رژیم اشغالگر] اسرائیل،
ابداع حق [رژیم اشغالگر] اسرائیل
در دفاع از خود
و جرم‌انگاری مقاومت مسلحانه
فلسطین

دو رکن دیگر این سه گانه گفتمانی - حق [رژیم اشغالگر] اسرائیل در دفاع از خود و جرم‌انگاری مقاومت فلسطین - بسیار کمتر مورد مناقشه قرار گرفته‌اند، حال آنکه اهمیت بیشتری دارند. همزمان که [رژیم اشغالگر] اسرائیل حمله تلافی‌جویانه به غزه انجام داده است، رهبران غربی تأکید می‌کنند که در رابطه با رویدادهای ۱۷ اکتبر، «[رژیم اشغالگر] اسرائیل حق دفاع از خود را دارد». به نظر می‌رسد که این اشاره به ماده ۵۱ منشور ملل متحد است که «حق ذاتی دفاع شخصی یا جمعی را در صورت وقوع حمله مسلحانه علیه یکی از اعضای سازمان ملل» تأیید می‌کند. کشوری که از حق دفاع مشروع از

اسرائیل، بلکه به دلیل همسویی با سایر منافع تشکیلاتی موفقیت آمیز بود. اگر لابی‌گری [رژیم اشغالگر] اسرائیل وجود نداشت، جناح راست حزب کارگر، مانند گذشته، به کمک دستگاه امنیتی دولت بریتانیا متکی بود. تحقیقات الجزیره در سال ۲۰۲۲ درباره بحران حزب کارگر (مشهور به اسناد طبقه کارگر) نشان می‌دهد که غیر از اتهامات یهودستیزی در مراحل اولیه واکنش جناح راست به جرمی کوربین فنون دیگری نیز عملاً اجرا شده است.

موفقیت پاکسازی حزب کارگر انگیزه بیشتری برای پوشش‌ها علیه فعالیت‌های دانشگاهی طرفدار فلسطین و حتی علیه تحقیقاتی داد که روایت [رژیم اشغالگر] اسرائیل را به چالش می‌کشید. جنبش بایکوت، رویگردانی و تحریم به هدفی خاص تبدیل شده و باقی می‌ماند و در [رژیم اشغالگر] اسرائیل به عنوان خط قرمزی دیده می‌شود که انتقاد لبرال از [رژیم اشغالگر] اسرائیل را از «افراط گرایی» منفک می‌کند.

پاکسازی‌ها و محدودیت‌ها برای سخنان قابل قبول در حزب کارگر و دانشگاه به ساختارهای اداری و انضباطی پیشا موجودی متکی است که پیش فرض‌های طبقه حاکم بریتانیا را به نفع استعمار باز تولید می‌کند. همین فنون تأثیر بسیار محدودتری در فعالیت‌های سیاسی داشته است، که در آن، ساختارها بسیار ضعیف‌تر هستند.

تأثیر پوشش افتراستن به همان دلیلی محدود شده است که آن را در دادگاه‌های غیرمنصفانه‌ی نهادهای انضباطی مؤثر کرده است. این نوع اقدامات بر تعریف اتحاد بین‌المللی یادبود هولوکاست از یهودی‌ستیزی تکیه دارد، که برای گنجاندن آن در قوانین جزایی بسیار نامناسب طراحی شده است.

برای فعالان فلسطینی نباید چندان دشوار باشد که خود را از نگرش‌های یهودی‌ستیزانه مبرا کنند، زیرا چنین دیدگاه‌هایی از سوی افراد و سازمان‌هایی برمی‌آید که از نژادپرستی و استعمار به طور کلی و اغلب از [رژیم اشغالگر] اسرائیل به طور خاص حمایت می‌کنند. تأثیر فنون افتراستن بر اساس جنبش همبستگی فلسطین این بوده است که فعالان را وادار به برخورد با این موضوع ساده به عنوان موضوعی پیچیده و مستلزم صرف زمان و انرژی نامتناسب کند. این

که «وجود حق ذاتی دفاع از خود را در مورد حمله مسلحانه یک کشور علیه دولت دیگر به رسمیت می شناسد».

دو قطعنامه شورای امنیت که پس از ۱۱ سپتامبر در رابطه با افغانستان ۱۳۶۸ (۲۰۰۱) و ۱۳۷۳ (۲۰۰۱) تصویب شد - گاهی در حمایت از حق دفاع از خود در برابر نیروهای غیردولتی استناد می شود. دیوان بین المللی دادگستری معتقد بود که وضعیت فلسطین متفاوت است و نمی توان به آن قطعنامه ها برای حمایت از ادعای دفاع از خود [رژیم اشغالگر] اسرائیل استناد کرد.

قطعنامه های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳ در هر صورت ممکن است به عنوان ظرفیتی برای درگیر شدن با ماده ۵۱ در نظر گرفته شود نه اینکه بیان کند اقدامات القاعده به خودی خود برای تحریک آن کافی است. هنگامی که چند هفته بعد، ایالات متحده و بریتانیا به شورای امنیت اطلاع دادند که از حق ماده ۵۱ خود برای اقدام نظامی در افغانستان استفاده می کنند، به طالبان - دولت فعلی افغانستان - و همچنین القاعده اشاره کردند تا این ابهام را ایجاد کنند که آیا آنها واقعا مدعی حق ماده ۵۱ در رابطه با یک نیروی غیردولتی هستند یا خیر.

نظرات بین المللی در مورد این که آیا ماده ۵۱ حق دفاع از خود را در برابر نیروهای غیردولتی ایجاد می کند یا خیر مختلف است. ایالات متحده و بریتانیا از جمله دولت هایی هستند که معتقدند چنین حقی وجود دارد. بحث در مورد این موضوع به طور کلی فرض می کند که نیروی غیردولتی از یک کشور دیگر عمل می کند. نظر دیوان بین المللی دادگستری این بود که هر نظری که در این زمینه اتخاذ شود، [رژیم اشغالگر] اسرائیل چنین حقی در رابطه با حمله از سرزمین هایی را ندارد که خود [رژیم اشغالگر] اسرائیل آن را اشغال کرده است. هر گونه استدلال بر خلاف آن، یک نوآوری حقوقی فراتر از حق دفاع از خود مورد مناقشه در رابطه با نیروهای غیردولتی ایجاد می کند.

دیوان بین المللی دادگستری خاطر نشان کرد: «[رژیم اشغالگر] اسرائیل حق دارد و در واقع وظیفه دارد به خشونت های متعدد و مرگبار علیه غیرنظامیان خود پاسخ دهد تا از جان شهروندان خود محافظت کند.» اگر رهبران غربی بگویند «[رژیم اشغالگر] اسرائیل حق دارد از جمعیت غیرنظامی خود در برابر تروریسم محافظت

کند» ساده - و نگرش مناسبی خواهد بود. آنها ترجیح می دهند به حق دفاع مشروع [رژیم اشغالگر] اسرائیل برای دفاع از خود استناد کنند، زیرا می توان آن را به گونه ای بر ساخت که نوع گسترده تری از جنگ را پوشش دهد و چون می دانند که نگرانی واقعی [رژیم اشغالگر] اسرائیل خود دولت اسرائیل است، نه مردم آن.

چالش های این ادعا در گفتمان جریان اصلی به سختی قابل تشخیص است. تصویری که ایجاد می شود این است که هر چالشی یک موضع رادیکال و با انگیزه سیاسی است و پذیرش حق دفاع از خود [رژیم اشغالگر] اسرائیل باید نقطه شروع هر بحث جدی باشد.

جنگ دفاعی فرضی که از طریق فریب حقوقی توسط رهبران غربی ایجاد شده است، اکنون در آستانه تبدیل شدن به یک جنگ آشکار کشور گشایی و سلب مالکیت است و شخصیت های ارشد دولت اسرائیل نشانه های زیادی از نیت خود را ارائه کرده اند

برخی از رهبران سیاسی، از جمله حمزه یوسف، نخست وزیر اسکاتلند، که بر حق [رژیم اشغالگر] اسرائیل در دفاع از خود تأکید می کنند، همچنین با فلسطینی ها نیز ابراز همدردی می کنند. وقتی آنها از یک نوآوری خطرناک قانونی حمایت می کنند که به هموار کردن راه برای نسل کشی کمک کرده است، همدردی آنها فایده چندانی ندارد. هنگامی که حق [رژیم اشغالگر] اسرائیل برای به راه انداختن یک جنگ «دفاعی» علیه غزه پذیرفته شد، تنها چیزی که باقی می ماند این است که بیرسیم آیا اقدامات [رژیم اشغالگر] اسرائیل با قوانین بین المللی بشردوستانه مطابقت دارد یا خیر. این به معنای ارزیابی این است که آیا [رژیم اشغالگر] اسرائیل به غیرنظامیان آسیب زیادی وارد کرده است یا خیر. چند نقض حقوق بشردوستانه به طور مهلکی تحمل بین المللی در قبال جنگ را تضعیف نخواهد کرد. معیارها، رفتار نیروهای امریکایی در عراق و افغانستان و

رفتار نیروهای [رژیم اشغالگر] اسرائیلی در حملات قبلی به غزه از جمله این موارد است.

این موارد به اندازه کافی بد بوده است، اما از ۱۷ اکتبر مشخص شده است که [رژیم اشغالگر] اسرائیل می خواهد بسیار فراتر از آن برود. [رژیم اشغالگر] اسرائیل و حامیانش پس از تقلیل این پرسش به یکی از حقوق بشردوستانه، سعی کردند حقوق بشردوستانه را بی اهمیت جلوه دهند. آنها استدلال کردند که جنگ تدافعی در برابر دشمن نفرت انگیز می تواند به نحوی از تمام تعهدات حقوق بشردوستانه فراتر رود. بمباران آخرا زمانی توسط نیروی هوایی روسیه و نیروهای هوایی ایالات متحده در درسدن در جنگ جهانی دوم به عنوان نمونه ذکر شده است.

دفاع از خود نه تنها دروازه ای برای سلطه استعمار و بلکه کشتار جمعی است.

عقلانیت جنایتکاران روانی

سومین رکن سه گانه نسل کشی، جرم انگاری حماس است. تحریم حماس در بسیاری از کشورهای غربی باعث شده است که حذف حماس از غزه نه تنها به عنوان یک هدف جنگی مشروع برای [رژیم اشغالگر] اسرائیل، بلکه به عنوان سیاست متحدانش نیز پذیرفته شود.

کنوانسیون ژنو از دست دادن جان غیرنظامیان را ممنوع می کند که «در رابطه با مزیت واقعی و مستقیم نظامی پیش بینی شده بیش از حد باشد». اگر از بین بردن حماس - سازمانی با پایگاه توده ای - یک هدف نظامی مشروع باشد، می توان استدلال کرد که تلفات غیرنظامی زیاد اجتناب ناپذیر و متناسب بوده است.

این شاید مبنای قانونی پشت ادعاهایی است که [رژیم اشغالگر] اسرائیل از قوانین بشردوستانه پیروی می کند و همچنین مبنای عقلانیت پشت اظهارات نسل کشی مبنی بر وجود غیرنظامیان بی گناه در غزه نیز باشد. این عقلانیت جنایتکاران روانی است.

درست نیست مانند بسیاری از افراد بگوئیم که [رژیم اشغالگر] اسرائیل از حماس به عنوان بهانه ای برای نسل کشی استفاده می کند. بلکه جرم انگاری حماس توسط متحدان [رژیم اشغالگر] اسرائیل نقطه آغاز نسل کشی است. اما قتل سیاسی حماس حتی بدون نسل کشی پیرامون آن جنایت علیه بشریت خواهد

بحث راجع به حماس هم به دلیل خطر پیگرد قانونی و هم به دلیل حساسیت روابط بین گروه‌های سیاسی در فلسطین نیاز به مراقبت دارد. اما خودسانسوری حماس، جنبش را به سمت توسعه دکترین‌هایی سوق می‌دهد که به جای تحلیل، ترس را اشاعه می‌دهند.

گفتن اینکه نسل‌کشی در غزه هیچ ربطی به حماس ندارد، در درون جنبش عادی شده است. هدف از گفتن این سخن آن است که اعتراضات علیه نسل‌کشی را از احساسات منفی که ممکن است مردم نسبت به حماس داشته باشند جدا کند. تحریف تاریخ به این شکل برای تطبیق با قوانین بریتانیا ضروری نیست.

البته نسل‌کشی واقعی، نسل‌کشی فلسطینی‌ها است و قرار است چنین بماند. این نسل‌کشی ریشه در ولع نهادینه‌شده [رژیم اشغالگر] اسرائیل برای سرزمینی بدون فلسطینی‌ها دارد. اما دلایل دم‌دستی آن ارتباط زیادی با موضع متحدان [رژیم اشغالگر] اسرائیل در قبال حماس دارد.

به نظر می‌رسد سیاست ایالات متحده این است که در پایان خصومت‌ها، غزه باید تحت مدیریت تشکیلات خودگردان فلسطین قرار گیرد. این تنها در صورتی امکان‌پذیر خواهد بود که [رژیم اشغالگر] اسرائیل ابتدا بتواند قدرت حماس مسلح و جامعه مدنی را تا حدی کاهش دهد که بتواند مهار کند.

[رژیم اشغالگر] اسرائیل ممکن است بتواند از طریق کشتار آخرالزمانی توسط بمب، قحطی و بیماری به چنین هدفی دست یابد. کشتار در این مقیاس، از طریق اخراج گسترده جمعیت بازمانده غزه و الحاق قلمرو توسط [رژیم اشغالگر] اسرائیل، چه از طریق فاجعه ناگهانی یا از طریق یک مرحله پس از خصومت از مدیریت ناکارآمد ترکیبی از آژانس‌های بین‌المللی، قواعد را به نفع یک پیروزی بزرگ‌تر برای استعمار تغییر می‌دهد.

جنگ دفاعی فرضی که از طریق فریب قانونی توسط رهبران غربی ایجاد شده است، اکنون در آستانه تبدیل شدن به یک جنگ آشکار کشور گشایی و سلب مالکیت است.

شخصیت‌های ارشد دولت اسرائیل نشانه‌های زیادی از نیات خود ارائه کرده‌اند. دولت ایالات متحده نمی‌تواند چشم به عواقب احتمالی حمایت بی‌قید و شرط خود داشته باشد. اظهارات گاه به گاه علیه اخراج و الحاق تا کنون تنها به

دهه ۱۹۵۰ تا اواخر دهه ۱۹۷۰ است که مشروعیت نبردهای آزادی‌بخش ملی را تثبیت کرد. اما آنها حق تثبیت شده مردم فلسطین برای مقاومت در برابر اشغال توسط نیروهای مسلح را از بین نمی‌برند. با این وجود، تحریم‌های مختلف حماس باعث از بین رفتن این حق و در عین حال منزوی کردن مخالفان سیاسی در روند اسلو می‌شود.

تحریم‌گری بریتانیا به نیروهای راست اجازه داد تا با توصیف تظاهرات اکتبر ۲۰۲۳ علیه اقدام [رژیم اشغالگر] اسرائیل در غزه به عنوان «راهپیمایی طرفداری از حماس» هراس ایجاد کنند. این امر همزمان با تلاش وزیر کشور و گروه‌ها و افراد طرفدار [رژیم اشغالگر] اسرائیل برای برچسب‌گذاری راهپیمایی‌ها به عنوان «راهپیمایی‌های نفرت» به دلیل یهودی‌ستیزی فرضی‌شان صورت گرفت. سنگینی وحشتی که [رژیم اشغالگر] اسرائیل بر غزه به راه انداخته است، ادعاهای طرفدار حماس را به اندازه اتهام‌زنی ضدیهودی‌ستیزی در محدود کردن رشد جنبش بی‌اثر کرده است. اما این اتهامات بر فشار بر پلیس برای هدف قرار دادن افراد، چه به دلیل حمایت از حماس، چه برای جنایت نفرت یا هر دو، افزوده است.

کسانی که به دلیل حمایت احتمالی از حماس دستگیر شده‌اند اکنون شامل مایک ناپیر، موسس پویش همبستگی فلسطین اسکاتلندی و تونی گرینشتاین، فعال یهودی ضدصهیونیستی هستند. مایک ناپیر در اعتراضی در گلاسکو در ۱۶ دسامبر ۲۰۲۳ دستگیر و با قرار وثیقه آزاد شد. وی به دلیل سخنرانی خود در اعتراضات متهم شده است. تونی گرینشتاین چند روز بعد در خانه‌اش در ساسکس به دلیل یک توییت دستگیر شد. او با قرار وثیقه آزاد شده است. چنین برغوثی، یک افسر زنان اتحادیه دانشجویی، به دلیل سخنرانی در تظاهراتی در برایتون در ۱۸ اکتبر متهم شده است.

تأثیر این دستگیری‌ها تحت فشار قراردادن جنبش همبستگی فلسطین در بریتانیا برای انطباق گفتمان خود با چارچوب تعیین‌شده توسط دولت بریتانیا بوده است. این فشار مطلقاً ضروری نیست، زیرا جنبش همیشه تمایلی به صحبت در مورد حماس نداشته است.

خودسانسوری

بود، همانطور که کشتار جمعی حزب کمونیست اندونزی در سال ۱۹۶۵/۱۹۶۶ چه نسل‌کشی محسوب شود یا نه، به عنوان سیاستی مهلک، جنایت علیه بشریت بود.

جرم‌انگاری بین‌المللی حماس از آمریکا آغاز شد. کنگره ایالات متحده قانون مهاجرت و تابعیت را در سال ۱۹۹۳ اصلاح کرد تا مقرر کند که اعضای حماس «در یک فعالیت تروریستی شرکت دارند و واجد شرایط دریافت ویزا نیستند و از ورود به ایالات متحده محروم می‌شوند». این اصلاحیه کم و بیش همزمان با امضای توافقنامه اسلو بود که حماس آن را رد کرد.

در سال ۱۹۹۶ قانون مهاجرت و تابعیت مجدداً اصلاح شد تا به وزیر امور خارجه این اختیار را بدهد که گروه‌هایی را در فهرست «سازمان‌های تروریستی خارجی» قرار دهد. حماس اولین بخش از سازمان‌هایی بود که با اجرایی شدن قوانین جدید در سال ۱۹۹۷ در فهرست قرار گرفتند. قانون جدید ایالات متحده نظام فهرست‌بندی تروریسم را ایجاد کرد که اکنون در بسیاری از کشورهای جهان نیز ایجاد شده است.

این سیستم از طریق قانون تروریسم ۲۰۰۰ در بریتانیا معرفی شد که به وزیر کشور این اختیار را داد تا سازمان‌های خارجی یا داخلی را که تصور می‌شود «درگیر تروریسم هستند» تحریم کند. شاخه نظامی حماس در اولین لیست از سازمان‌هایی بود که با اجرایی شدن قانون جدید در مارس ۲۰۰۱ در فهرست قرار گرفتند. خود حماس نوامبر ۲۰۲۱ اضافه شد.

اتحادیه اروپا «فهرست ممنوعه» خود را در دسامبر ۲۰۰۱ مطابق با اقدامات سازمان ملل در پاسخ به ۱۱ سپتامبر معرفی کرد. شاخه نظامی حماس از ابتدا در فهرست قرار گرفت و خود حماس در سپتامبر ۲۰۰۳ به آن اضافه شد. کشورهای اتحادیه اروپا نیز سیستم‌های خود را برای تحریم سازمان‌ها ایجاد کرده‌اند. به عنوان مثال، در آغاز نوامبر ۲۰۲۳ آلمان تحریم کاملی را برای حماس وضع کرد که فراتر از محدودیت‌های ناشی از ممنوعیت اتحادیه اروپا بود.

رژیم‌های ضد تروریسم بین‌المللی و داخلی که از اواخر دهه ۱۹۹۰ به بعد معرفی شدند، به عنوان جریانی متقابل برای حرکت در سازمان ملل از اواخر

این معنی بوده است که ایالات متحده می‌داند که به یک داستان پوششی نیاز دارد. آنها همان رابطه‌ای با سیاست ایالات متحده دارند که یادآوری بیانیه بالفور در مورد «حقوق مدنی و دینی جوامع غیر یهودی موجود در فلسطین» با سیاست بریتانیا داشت.

ایالات متحده از حمایت مجدد خود از دولت نهایی فلسطین و در عین حال پذیرفتن اقدامات [رژیم اشغالگر] اسرائیل که نتیجه را غیرممکن می‌کند، راضی است. تنها یک فاجعه و اجماع بین دیگر دولت‌ها مبنی بر اینکه «واقعیت‌های روی زمین» به‌طور برگشت‌ناپذیر تغییر کرده‌اند، این موضع را تغییر خواهد داد. روند دادرسی افریقای جنوبی علیه [رژیم اشغالگر] اسرائیل در دیوان دادگستری بین‌المللی بر اساس کنوانسیون نسل‌کشی که در پایان دسامبر آغاز شد، ممکن است این وضعیت را مختل کند. آنها تهدید می‌کنند که ایالات متحده را با یک بحران دیپلماتیک روبرو می‌کنند که قادر به حل آن نیست. روابط آمریکا و [رژیم اشغالگر] اسرائیل پس از آن مورد آزمایش قرار می‌گیرد که با پیامدهایی که در حال حاضر، در اولین روزهای سال ۲۰۲۴، غیرقابل محاسبه است.

افکار رسمی در کشورهای غربی همیشه خصومت یکسانی با حماس نداشته‌اند. به مدت بیست سال، بریتانیا تنها با ممنوعیت شاخه نظامی حماس، درهای دیپلماتیک را باز گذاشت. حتی ایالات متحده گاهی نشانه‌هایی از حرکت به سمت تعامل با حماس نشان می‌دهد. پیگیری ترامپ برای «معامله قرن» به آن پایان داد. این «معامله» سخره‌آمیز بود، اما به توافقنامه ابراهیم در سال ۲۰۲۰ منجر شد که به نظر می‌رسید موقعیت بین‌المللی [رژیم اشغالگر] اسرائیل را به بهای از دست رفتن فلسطین تقویت کند.

جای تعجب نیست [رژیم اشغالگر] اسرائیل پس از آن توانست بریتانیا را متقاعد کند که حماس را به فهرست «تحریم» خود اضافه کند، که احتمالاً در نتیجه گفتگوهای بین نخست‌وزیران نفتالی بنت و بوریس جانسون در جریان کنفرانس آب و هوا در گلاسکو در نوامبر ۲۰۲۱ مقدور شد.

اگر سازمان‌های سکولار مقاومت فلسطینی در مقیاسی مشابه حماس عمل می‌کردند، بریتانیا نیز آنها را تحریم می‌کرد، همانطور که توسط برخی از

متحدهان بریتانیا تحریم شده است. اما اسلام‌هراسی بدون شک در تصمیم بوریس جانسون برای انتخاب حماس از لیست سازمان‌های [رژیم اشغالگر] اسرائیل برای تحریم نقش داشت. این با راهبرد کلی برای جلب حمایت اسلام‌هراسی آشکار سیاست بریتانیا در درون راست‌گرایان همسو بود. جانسون همچنین می‌دانست که شخصیت ارتجاعی حزب کارگر بریتانیا و هراس بسیاری از جنبش همبستگی فلسطین مانع هر گونه مخالفت جدی از سوی چپ می‌شود. این تحریم آخرین بی‌اثر کردن نهادهای بین‌المللی بود که صحنه را برای نسل‌کشی آماده کرد.

دولت‌های غربی اکنون احساس می‌کنند که می‌توانند بگویند اگر حماس کنترل غزه را در دست بگیرد، آتش‌بس دائمی وجود نخواهد داشت؛ «آتش‌بس پایدار» اصطلاح آنها برای نسل‌کشی است

دولت‌های غربی اکنون احساس می‌کنند که می‌توانند بگویند اگر حماس کنترل غزه را در دست بگیرد، آتش‌بس دائمی وجود نخواهد داشت. «آتش‌بس پایدار» اصطلاح آنها برای نسل‌کشی شده است. حق فرضی [رژیم اشغالگر] اسرائیل برای دفاع از خود و جرائم ادعایی حماس به اصول شکست‌ناپذیر ارتقاء یافته است در حالی که حقوق بشردوستانه به راهنمایی بلااستفاده تقلیل یافته است.

پاسخ جنبش همبستگی فلسطین این بوده است که به درستی اصرار کند که برعکس است. اما اگر تمام کاری که انجام می‌شود این باشد، ظرفیت برای درگیر شدن با تاریخ یا تحولات سیاسی در فلسطین سرکوب می‌شود.

از نظر متحدهان [رژیم اشغالگر] اسرائیل، نابودی حماس شرط اصلی همه راه‌ها به آینده است. نتیجه این است که مسیری به آینده وجود ندارد. خواسته آنها نباید در جنبش توده‌ای برای آتش‌بس گنجانده شود. روحیه همبستگی و آزادی که در

اعتراضات برای آتش‌بس مشهود است شاید برای جلوگیری از این اتفاق کافی باشد. اما ناگفته‌ها دقیقاً همان چیزهایی است که شرایط را برای نسل‌کشی ایجاد کرده است. تا زمانی که آنها ناگفته بمانند، جنبش برای دستکاری نیروهای دولتی و احزاب سیاسی متخاصم با آزادی فلسطین باز خواهد بود، همانطور که همه احزاب اصلی در بریتانیا چنین هستند.

هر موضعی که دادگاه‌های بریتانیا در مورد سخنانی که ادعا می‌شود «حمایت‌کننده» از حماس هستند اتخاذ کنند، اشاره به این که حماس بخش مهمی از افکار فلسطینی‌ها را نمایندگی می‌کند و حمایت از احترام به این واقعیت در سیاست خارجی بریتانیا جرم نیست و نمی‌تواند باشد. همچنین حمایت از لغو تحریم حماس یا عقب‌نشینی گسترده‌تر از قوانین ضد تروریسم نمی‌تواند جرم تلقی شود.

حتی زمانی که جناح سیاسی حماس در بریتانیا قانونی بود، بحث‌های محترمانه راجع به حماس در جنبش طرفدار فلسطین نادر بود و مبارزات علیه قوانین سرکوبگر ضد تروریسم در بهترین حالت به حاشیه رانده شده بود.

در همان دوره زمانی، برخی از بخش‌های جنبش به درستی تلاش زیادی برای مبارزه علیه تعریف خطا و طرفدار [رژیم اشغالگر] اسرائیل از یهودی‌ستیزی انجام دادند. این تحرکات آنطور که باید مورد حمایت گسترده جنبش قرار نگرفته است، اما با این وجود جنبش را در موقعیتی بهتر برای ایستادن در برابر اتهامات یهودی‌ستیزی قرار داده است تا اینکه به مسائل پیرامون وضعیت حماس به عنوان یک سازمان ممنوعه رسیدگی شود. با این حال، وضعیت حماس، همراه با اظهارات گمراه‌کننده درباره حق [رژیم اشغالگر] اسرائیل برای دفاع از خود، در شکل‌دهی به سیاست‌های دولت‌های غربی از ۱۷ اکتبر بسیار مهم‌تر از ادعاهای یهودی‌ستیزی بوده است.

گفتمان مبارزه با تروریسم زبان آزادیبخش دوران پیشین را با زبانی استعماری و ظالمانه جایگزین می‌کند. مبارزه برای آزادی فلسطین با زبان ستم‌پرویز نخواهد شد.

ریچارد هیل نویسنده و فعال سیاسی ساکن ادینبورگ اسکاتلند است. او رئیس جنبش اسکاتلند علیه جرم‌انگاری اجتماعات است.

غزه:

گتوی ورشو در قرن بیست و یکم

رامون گروسفولگ روایت‌هایی - شبه قانونی و شبه مقدس - را تحلیل می‌کند که برای توجیه شکل‌گیری [رژیم اشغالگر] اسرائیل و نسل‌کشی کنونی آن استفاده شده است. وی استدلال می‌کند زمان آن فرا رسیده است تا هر دو روایت را بازبینی کنیم.

پاکسازی قومی نسل‌کشی فلسطین از ابعاد متعددی تشکیل شده است که اغلب به طور کامل درک نمی‌شوند. با توجه به فوریت وضعیت، اولویت ما فعالیت علیه نسل‌کشی توسط [رژیم اشغالگر] اسرائیل در مقابل فلسطینیان متمرکز است. این موضوعی قابل درک و بسیار مهم است. با این حال، همچنین باید ابعاد متعددی را که در مبارزه برای آزادی فلسطین در خطر است و تاریخ پشت این نسل‌کشی را درک کنیم تا بتوانیم یک سیاست واقعی آزادی‌بخش را داشته باشیم. ما نمی‌توانیم برای توقف پاکسازی قومی این سرزمین به عاملان نسل‌کشی فلسطینی‌ها تکیه کنیم. فلسطینی‌ها مردمی باستانی هستند که مظهر تنوع معنویات و سنت‌های کیهانی کهن هستند. آنها نوادگان یهودیان، مسیحیان و مسلمانان باستانی هستند که در سرزمین موعود زندگی می‌کردند. یهودیان اشکنازی اروپایی، مردمی نبودند که چند هزار سال پیش در فلسطین زندگی می‌کردند، بلکه فرزندان جمعیتی بودند که در یک دوره باستانی دینداری یهودی پس از سقوط امپراتوری روم به یهودیت گرویدند. این مورد توسط مورخ اسرائیلی، شلومو ساند، در کتاب خود به نام «ابداع قوم یهود» (ورشو، ۲۰۱۰) مستند شده است. آنچه در زبان الهیات به عنوان سرزمین موعود شناخته می‌شود، فضای بنیادین معنویت‌هایی مانند یهودی، مسیحی و

مسلمان، همان چیزی است که تورات به عنوان سرزمینی که عبریان زمانی در آن زندگی می‌کردند، اشاره می‌کند. هویت عبری هم ارز هویت یهودی نیست. این اشتباه بزرگی در تفاسیر کنونی تورات است. یهودیت به عنوان یک هویت، بسیار دیرتر ظهور کرد. این شفاف‌سازی‌ها برای اسطوره‌زدایی از روایت بنیادی [رژیم اشغالگر] اسرائیل مهم است. امروز، این سرزمین بار دیگر عدالت را فریاد می‌زند و همه بشریت را در حالت آماده باش قرار می‌دهد. در گذشته، روایات نبوی که از این سرزمین می‌آمد، از طریق متون مقدس به ما می‌رسید. با این حال، در حال حاضر، فریاد عدالت از سرزمین مقدس از طریق جریان اصلی و رسانه‌های اجتماعی به ما می‌رسد. هر روز در رسانه‌ها شاهد سلطه و کشتارگری «فرعون» علیه مردم هستیم. اگرچه امروزه «فرعون‌های» مدرن دیگر عبرانیان را به بردگی نمی‌کشند، بلکه به طور نظام‌مند فلسطینیان را می‌کشند. آنها چندین هزار سال است که در این سرزمین زندگی می‌کنند. اگر هزاران سال پیش قربانیان فراعنه قوم عبری بودند، امروز نخبگان استعماری یهودی‌نشین صهیونیست «فرعونیان» جدید در سرزمین موعود هستند. همانطور که مورخ اسرائیلی ایلان پاپه در کتاب خود به نام پاکسازی قومی فلسطین (انتشارات وان ورلد،

۲۰۰۷) مستند کرده است پاکسازی قومی توسط [رژیم اشغالگر] اسرائیل از زمان تأسیس آن در سال ۱۹۴۸ آغاز شد. پس از جنگ جهانی دوم، این نوع نسل‌کشی در حقوق بین‌الملل به عنوان پاسخی به پاکسازی قومی نازی‌ها در سرزمین‌های اروپایی، به ویژه در لشکرکشی‌ها به اروپای شرقی به رسمیت شناخته شد. استعمار شهرک‌نشینی که [رژیم اشغالگر] اسرائیل از سال ۱۹۴۸ نهادینه کرده است شامل اشغال غیرقانونی سرزمین‌ها از طریق کوچ اجباری جمعیت‌های بومی فلسطین است. همبستگی بالایی بین استعمار مهاجران و نسل‌کشی وجود دارد. در مقابل «استعمارگری استثماری»، هدف دولت استعماری/نژادی از طریق استعمارگری شهرک‌نشینان، استثمار کارگران فلسطینی نیست، بلکه تصرف سرزمین‌ها و دارایی‌های آنها است. این بدان معنا است که صهیونیست‌ها علاقه‌ای به زنده نگاه داشتن فلسطینی‌ها ندارند، زیرا هدف آن اخراج فیزیکی آنها از سرزمین است. هیچ مردم مستعمره‌ای اراضی و دارایی‌های خود را داوطلبانه به استعمارگران واگذار نمی‌کنند. بنابراین، پروژه استعماری شهرک‌نشینان عمیقاً خشونت‌بار و قانون‌شکنانه است. با این حال، این نوع استعمار توسط دولت نژادپرست/استعماری اسرائیل ابداع نشده است، بلکه بیش از پنج قرن است که توسط گسترش استعمارگری اروپا

به سراسر کره زمین صادر شده است. فتح اندلس در شبه جزیره ایبری در سال ۱۴۹۲ توسط پادشاهی مسیحی کاستیلیا شاید اولین مورد استعمار شهرک‌نشینان مدرن باشد. همان روش‌های استعمارگری که در مورد جمعیت یهودی، مسلمان و مسیحی وحدت‌گرا که در اندلس زندگی می‌کردند، مانند پاکسازی قومی، دین‌کشی، تغییر دین اجباری و معرفت‌کشی اعمال می‌شد که از طریق گسترش استعمار اروپا به قاره آمریکا، افریقا و آسیا در سراسر جهان گسترش یافت. این دوره تاریخی که با فتح اندلس در پایان قرن پانزدهم آغاز شد به مدرنیته معروف است. برخلاف بسیاری از متفکران اروپامحور امروزی، مدرنیته پروژه‌های رهایی‌بخش نیست، بلکه پروژه تمدنی مرگ‌آوری است که سازنده نظام امپریالیستی کنونی جهانی است.

مسئولیت استعمارگری شهرک‌نشینان نسل‌کشی علیه فلسطینی‌ها، قبل از هر چیز، بر عهده نخبگان دولت اسرائیل است. با این حال، روند نسل‌کشی استعمارگری شهرک‌نشینان علیه فلسطینیان به عنوان جمعیت بومی این سرزمین با امپراتوری بریتانیا آغاز شد. سقوط خلافت عثمانی در سال ۱۹۱۷ در طول جنگ جهانی اول، فرصتی برای امپراتوری بریتانیا برای اشغال فلسطین شد. این استعمارگری بریتانیا در فلسطین بود که راه را برای ایجاد بعدی دولت صهیونیستی در ۱۴ می ۱۹۴۸ هموار کرد. از زمان «اعلامیه بالفور» معروف در سال ۱۹۱۷، امپراتوری بریتانیا حمایت رسمی از پروژه صهیونیستی ایجاد «خانه» برای یهودیان در سرزمین فلسطین را آغاز کرد. پس از سقوط خلافت عثمانی، جامعه ملل رسماً در سال ۱۹۲۲ فرمانروایی فلسطین را به بریتانیای کبیر اعطا کرد و بدین ترتیب کل «جامعه بین‌المللی» را در جابه‌جایی جمعیت‌های یهودی اروپایی از اروپا به فلسطین شریک ساخت. پروژه استعمارگری شهرک‌نشینان صهیونیست و پاکسازی قومی فلسطین در زمان امپراتوری بریتانیا قبل از پروژه نازی‌ها برای نابودی یهودیان آغاز شد. چرا؟ زیرا در اروپا یهودی‌ستیزی عمیق وجود داشت که به دنبال بیرون راندن یهودیان از اروپا بود و با پروژه یهودی‌ستیزی نسل‌کشی نازی‌ها در طول جنگ جهانی دوم به اوج خود رسید.

در پس نسل‌کشی فلسطینی‌ها نه تنها امپراتوری بریتانیا و دولت اسرائیل، بلکه امپریالیسم آمریکا و سازمان ملل که پس از جنگ جهانی دوم تأسیس شد نیز وجود دارد. آمریکا در سال ۱۹۴۷ با قطعنامه ۱۸۱/۲ ایجاد «دو کشور» در خاک فلسطین را پیشنهاد کرد، که عملاً توسط صهیونیست‌ها پذیرفته شد و مردم فلسطین و بقیه کشورهای عربی آن را قاطعانه رد کردند. در سال ۱۹۴۸، سالی بود که فلسطینیان روز نکبت را نامگذاری کردند. نزدیک به یک میلیون فلسطینی از طریق قتل‌عام از خانه‌ها و سرزمین‌های خود آواره شدند.

فلسطینی‌ها مردمی باستانی و مظهر تنوع معنویات و سنت‌های گیهای کهن هستند

آنها نوادگان یهودیان، مسیحیان و مسلمانان باستانی هستند که در سرزمین موعود زندگی می‌کردند

اگرچه رژیم نازی در جنگ جهانی دوم شکست خورد، ایدئولوژی و شیوه‌های نهادی نازی در جنگ پیروز شد

روش‌های نازی‌ها تا به امروز در روش‌های خشونت‌آمیز و جنایت‌آمیزی که امپراتوری‌های غربی در تهاجمات نظامی به کشورهای جهان سوم و حمایت کامل از نسل‌کشی در فلسطین به کار برده‌اند، ادامه یافت

شهرک‌نشینان یهودی که اکثریت قریب به اتفاق آنها از اروپا آمده بودند، سرزمین و دارایی فلسطینیان را تصرف کردند. صدها هزار فلسطینی که از قتل‌عام جان سالم به در بردند به اردوگاه‌های آوارگان در فلسطین و خاورمیانه سرازیر شدند. امپراتوری ایالات متحده آمریکا از اولین روز تأسیس در سال ۱۹۴۸ به تأمین مالی و تسلیح دولت اسرائیل پرداخته است. بنابراین مسئولیت قدرت‌های امپریالیستی غربی

در نسل‌کشی فلسطین بسیار زیاد است، زیرا آنها کسانی هستند که تمدن مدرن و سرمایه‌داری غربی را به هر وسیله‌ای که در فلسطین و خاورمیانه لازم است ترویج می‌کنند. در این زمینه، دولت اسرائیل چیزی نیست جز «سگ وحشی» امپریالیسم غربی که به عنوان پلیس غرب در جهان عرب عمل می‌کند. این کشور حافظ منافع غرب در منطقه‌ای غنی از منابع راهبردی مانند گاز و نفت است. اهمیت ژئوپلیتیکی [رژیم اشغالگر] اسرائیل برای امپراتوری‌های غربی در پیشبرد طرح‌های نو استعماری جهانی آنها بسیار مهم است.

دیر یا زود، آنها نه تنها از سال ۱۹۴۸ با تأسیس دولت اسرائیل، بلکه از زمان توافق سایکس-پیکو در ۱۹۱۶ و اعلامیه بالفور در سال ۱۹۱۷، به خاطر نسل‌کشی که مرتکب شدند، پاسخگو خواهند بود. پروژه ژئوپلیتیک نسل‌کشی به وضوح عاملانی قابل شناسایی دارد. آنها کسانی هستند که تا به امروز علیه مردم فلسطین نسل‌کشی کرده‌اند و باید ابتدا مسئولیت آن را بر عهده بگیرند. با این حال، تمام بشریت فراخوانده شده است تا سهم خود را در قبال نسل‌کشی که در همین لحظه در فلسطین رخ می‌دهد، به عهده بگیرد. هر یک از ما در آینه سرزمین موعود از نظر روحی و اخلاقی مورد قضاوت قرار می‌گیریم و این ما را مجبور به موضع‌گیری می‌کند. اگرچه ما عامل مستقیم این نسل‌کشی نیستیم، اما بی‌تفاوتی ما نسبت به این جنایت ما را همدست می‌کند. علیرغم سرپوش گذاشتن و اخبار جعلی، رسانه‌ها نسل‌کشی غزه را به صورت زنده و تمام‌رنگی در مقابل چشمان جهانیان افشا کردند. بنابراین، همه ما از آنچه در فلسطین در حال رخ دادن است آگاه هستیم. همه می‌دانیم که رهبران دولت اسرائیل از لحاظ تاریخی فلسطینیان را ناسان کرده‌اند و با آنها بدتر از حیوانات رفتار می‌کنند. نیت نسل‌کشی آشکارا توسط نخبگان اسرائیلی، بسیاری از شهروندان اسرائیلی اعلام شده و مکرراً توسط نتانیاهو تکرار شده است. با این حال، جامعه بین‌المللی بدون هیچ حرکتی برای توقف قتل‌عام به تماشای نسل‌کشی ادامه می‌دهد.

ایالات متحده اصرار دارد که [رژیم اشغالگر] اسرائیل حق دفاع از خود را دارد و از این رو با تبلیغات رسانه‌ای به

و شیوه‌های نهادی نازی در جنگ پیروز شد. روش‌های نازی‌ها تا به امروز در روش‌های خشونت‌آمیز و جنایت‌آمیزی که امپراتوری‌های غربی در تهاجمات نظامی به کشورهای جهان سوم و حمایت کامل از نسل‌کشی در فلسطین به کار برده‌اند، ادامه یافت.

بنابراین، سرزمین موعود بار دیگر تمام بشریت را در برابر آینه‌ای معنوی و اخلاقی قرار می‌دهد. ما در کدام طرف هستیم؟ در طرف عاملان نسل‌کشی یا در طرف قربانیان؟ وقت آن است که موضع بگیرید! هیچ کس نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد، زیرا موضع بی‌طرف وجود ندارد. حتی کسانی که خود را بی‌طرف می‌دانند با مبارزه نکردن با نسل‌کشی به نفع ستمگران موضع می‌گیرند.

کشورهای غربی در تلاش برای محدود کردن تظاهرات طرفدار از فلسطین هستند. به عنوان مثال، در کشورهایمانند بریتانیای کبیر، آنها سعی می‌کنند استفاده از پرچم فلسطین را برای منحرف کردن تمرکز از نسل‌کشی صهیونیست‌ها و امپریالیسم غربی ممنوع کنند. در فرانسه، دولت، تظاهرات در همبستگی با فلسطین را منع و سرکوب کرد و همزمان تظاهرات رسمی طرفدار رژیم صهیونیستی را سازمان داد. در جریان اقدامات تروریستی سال ۲۰۱۵ در پاریس، ۲۵ نفر کشته شدند. رهبران امپریالیست غربی (از جمله نتانیاهو) همگی به پاریس رفتند و راهپیمایی علیه کشتار را رهبری کردند. امروز بیش از ۱۱ هزار فلسطینی در کمتر از دو ماه کشته شدند و هیچ رهبر غربی چیزی علیه قتل عام [رژیم اشغالگر] اسرائیل نگفته است. برعکس، همه آنها با اعلامیه‌های بین‌المللی و انتقال سلاح و بودجه از نسل‌کشی کردن [رژیم اشغالگر] اسرائیل علیه فلسطینی‌ها حمایت می‌کنند.

علاوه بر این، حجم عظیمی از اخبار جعلی با تأثیر بالا، نه تنها در مورد مردم فلسطین، بلکه در مورد حماس نیز منتشر شده است. با این حال، ثابت شده است که حماس هیچ نوزادی را سر نزده است و قتل عام غیرنظامیان اسرائیلی که ارتش [رژیم اشغالگر] اسرائیل و رسانه‌های غربی توصیف کرده‌اند، آن‌طور نیست که بیان شده است. اسرائیل فهرستی از اسامی کشته‌شدگان در ۱۷ اکتبر منتشر کرده است که اکثریت قریب به اتفاق پرسنل نظامی بودند.

بمباران نمی‌شوند. در اردوگاه‌های کار اجباری، استعمارگر خدمات را قطع و با بی‌رحمی شدید بمباران می‌کند، زیرا به دنبال نابودی مستعمره‌شدگان است. غزه گتوی ورشوی قرن بیست و یکم است. شباهت‌های بین سیاست‌های نازی‌ها برای نابودی یهودیان و سیاست‌های صهیونیستی برای نابودی فلسطینیان بسیار است. مشابه نازی‌ها در گتوی ورشو، در اردوگاه کار اجباری غزه، استعمارگران [رژیم اشغالگر] اسرائیل جنبه‌های اساسی زندگی فلسطینی‌ها مانند غذا، آب، برق، ارتباطات و محصولات وارداتی و صادراتی را کنترل می‌کنند.

سرزمین موعود بار دیگر تمام بشریت را در برابر آینه‌ای معنوی و اخلاقی قرار می‌دهد

ما در کدام طرف هستیم؟ در طرف عاملان نسل‌کشی یا در طرف قربانیان؟ وقت آن است که موضع بگیرید! هیچ کس نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد، زیرا موضع بی‌طرف وجود ندارد؛ حتی کسانی که خود را بی‌طرف می‌دانند با مبارزه نکردن با نسل‌کشی به نفع ستمگران موضع می‌گیرند

به طور مشابه در گتوی ورشو، نازی‌ها زیرساخت‌ها را ویران کردند. صهیونیست‌ها بیمارستان‌ها، مدارس، مساجد، کتابخانه‌ها، خانه‌ها، ادارات دولتی و خیلی چیزهای دیگر را با مصونیت کامل و همدستی کشورهای امپریالیستی غربی بمباران کردند. رژیم اشغالگر اسرائیل مشابه ظلم نازی‌ها در جنگ جهانی دوم است. آنها رحم نمی‌کنند زیرا به دنبال نابودی مردم فلسطین هستند تا هر بخشی از زمین در دست آنها باقی مانده است (۱۵ درصد در مقابل ۱۰۰ درصد ۷۵ سال پیش) را بلزدند و از حمایت کامل امپراتوری‌های غربی برخوردار باشند. اگرچه رژیم نازی در جنگ جهانی دوم شکست خورد، ایدئولوژی

نفع، میلیاردها دلار کمک و حمایت دیپلماتیک و راهبردی - نظامی به آن کمک می‌کند. با این حال، «حق دفاع» در حقوق بین‌الملل برای استعمارگران و جنایتکاران نسل‌کشی وجود ندارد. فقط برای مردم استعمار شده و قربانیان نسل‌کشی وجود دارد. خشونت مقاومت فلسطین توسط حقوق بین‌الملل به عنوان «حق دفاع» مشروعیت می‌یابد، در حالی که خشونت تروریستی دولتی [رژیم اشغالگر] اسرائیل توسط قوانین بین‌المللی به رسمیت شناخته نمی‌شود. [رژیم اشغالگر] اسرائیل یک قدرت نظامی استعمارگر با قابلیت‌های هسته‌ای است که برای تحمیل اراده قدرت خود بر مردم فلسطین و حماس که فقط سنگ و موشک‌های ابتدایی دارند، نیازی به کمک ایالات متحده یا هیچ امپراتوری غربی ندارد (قسم ۳). با توجه به این نابرابری عظیم در توانایی‌های نظامی مادی، نمی‌توانم این درگیری را یک جنگ توصیف کنم و در عوض ترجیح می‌دهم آن را نسل‌کشی و پاکسازی قومی بنامم.

امروزه، [رژیم اشغالگر] اسرائیل به مصر جدید تبدیل شده است، در حالی که بنیامین نتانیاهو فرعون جدید و بایدن فرعون بزرگ است. تاریخ معکوس شده است. یهودیان در سرزمین موعود دیگر به عنوان قربانی دیده نمی‌شوند و به جلا دادن نسل‌کش تبدیل شده‌اند. اکنون، جمعیت تحت آزار و اذیت، فلسطینی‌ها هستند. توجیه ایدئولوژیک این پروژه امپریالیستی - استعماری، قرائت تحت‌اللفظی و فتیشتی تورات است که به روح احکام خیانت می‌کند و در عین حال استدلالی شبه‌مقدس برای تقویت و حمایت از نظامیان اسرائیلی به عنوان خطوط مقدم برای تسریع کشتار نسل‌کشی فلسطینیان ارائه می‌دهد.

نخبگانی که خود را یهودی تعریف و وانمود می‌کنند که نماینده همه یهودیان جهان هستند، در حال آسیب‌زدن مطلق کودکان، زنان، مردان و سالمندان فلسطینی تحت تعقیب، قتل و آزار، شکنجه و نسل‌کشی هستند. غزه یک زندان فضای باز نیست، بلکه بزرگترین اردوگاه کار اجباری در جهان امروز است که بیش از دو میلیون انسان در آن گیر افتاده‌اند. در زندان‌ها حداقل زندانیان غذا، آب، برق، مراقبت‌های پزشکی دریافت می‌کنند و هرگز

به گفته شاهدان اسرائیلی که جان سالم به در بردند، حماس به جمعیت غیرنظامی حمله نکرد، بلکه ارتش [رژیم اشغالگر] اسرائیل مسئول اکثر کشته‌های غیرنظامی بود. شکایاتی از شهروندان اسرائیلی وجود دارد که در ۱۷ اکتبر زنده فرار کردند و ارتش [رژیم اشغالگر] اسرائیل را متهم کردند که به جای منتظر ماندن برای پاکسازی منطقه، به سوی غیرنظامیان تیراندازی کرده است. با چه هدفی؟ متهم کردن حماس در برابر افکار عمومی بین‌المللی و توانایی توجیه نسل‌کشی از پیش برنامه‌ریزی شده. به عبارت دیگر، آنها عملیات دستکاری رسانه‌ای اخبار جعلی را برای جعل افکار عمومی در مقیاس جهانی راه‌اندازی کرده‌اند. علیرغم تلاش برای سرپوش گذاشتن بر آنچه واقعا اتفاق افتاده است، تمام حقیقت‌علنی شده است. کسانی که می‌خواهند حقیقت را بدانند قادر به انجام آن خواهند بود، در حالی که کسانی که نمی‌خواهند بدانند کوری خود را حفظ می‌کنند. بشریت به دو بخش تبدیل شده است: آنهایی که فعالانه یا با بی‌تفاوتی از نسل‌کشی در فلسطین حمایت می‌کنند و کسانی که علیه آن مبارزه می‌کنند.

ما خود را در لحظه‌ای عمیقاً معنوی و مسیحایی می‌یابیم: یا سازماندهی می‌کنیم و این بی‌عدالتی را متوقف می‌کنیم، یا بدون شکست به سمت نابودی حیات در سیاره زمین حرکت می‌کنیم. تولید، تولید مثل و توسعه زندگی باید بالاترین اولویت بشریت باشد. ما باید از زندگی دفاع کنیم و جلوی کسانی را بگیریم که در پنج قرن گذشته آن را نابود کرده‌اند و گرنه حیات روی زمین در خطر نابودی کامل قرار دارد. این چالشی است که با آن روبرو هستیم. الآن وقت عمل است. تکرار می‌کنم: یا به نفع زندگی عمل می‌کنیم یا در غیر این صورت در نابودی آن سهیم هستیم. هیچ حد وسط یا بی‌طرفی وجود ندارد، زیرا کسانی که از بی‌طرفی فرضی دفاع می‌کنند به سلطه‌گران اجازه می‌دهند به پروژه‌های استعماری نسل‌کشی خود ادامه دهند. اگر [رژیم اشغالگر] اسرائیل این نسل‌کشی را بدون مجازات به پایان برساند، نسل‌کشی‌های در حال انجام تسریع می‌شود که درهای نسل‌کشی‌های جدید باز خواهد شد و

طرح نخبگان مالی داووس برای ناپدید کردن بخش بزرگی از بشریت به عنوان «راه حل» برای بحران تمدنی که روبرو خواهیم شد عملی خواهد شد. نسل‌کشی علیه فلسطینی‌ها فقط آزمایشگاه مجتمع صنعتی نظامی امریکا و [رژیم اشغالگر] اسرائیل برای تمرین سلاح‌های جدیدشان نیست، بلکه آزمایشگاهی برای نابودی کل بشریت است.

**نسل‌کشی علیه فلسطینیان فقط
آزمایشگاه مجتمع صنعتی نظامی
امریکا و [رژیم اشغالگر] اسرائیل
برای تمرین سلاح‌های جدیدشان
نیست، بلکه آزمایشگاهی برای
نابودی کل بشریت است**

**بار دیگر، سرزمین موعود عدالت
را فریاد می‌زند و از ما می‌خواهد
انسان‌های بهتری شویم**

**ما باید بر سوئز کتیوبه خودمحمور
مدرن فردگرایانه غلبه کنیم و به
انسان‌هایی مهربان‌تر، حامی‌تر و
جامعه‌گرا تر تبدیل شویم**

**در غیر این صورت به سوی جهنم
یعنی نابودی قطعی زندگی می‌رویم**

اما امید پیش روی ما است! پس از شکست امریکا در جنگ‌های خاورمیانه، محور مقاومت قوی‌تر از همیشه شده است. [رژیم اشغالگر] اسرائیل نمی‌تواند آتش متقابل همزمان از غزه، لبنان، سوریه، عراق و یمن را تحمل کند. از منظر اخلاقی، فلسطینی‌ها نه تنها حق دارند، بلکه از حمایت و همبستگی کامل مردم سراسر جهان که با سوءاستفاده‌ها، استکبار و ظلم رژیم صهیونیستی مخالفند، برخوردارند. استعمارگران اسرائیلی ضعیف هستند. آنها نمی‌توانند جنگ را در نزدیکی خانه‌هایشان تحمل کنند چرا که دیگر در امنیت نخواهند بود. به همین دلیل است که ممکن است در طول عمر خود شاهد پایان دولت صهیونیستی

باشیم. علاوه بر این، ظهور چین و جهان چندقطبی و افول امپراتوری‌های غربی به سرعت ژئوپلیتیک جهان را به نفع فلسطین تغییر می‌دهد. با توجه به اینکه راه‌حل دو کشور منسوخ شده است، آنچه ما شاهد آن خواهیم بود، فلسطین آزاد تک‌دولتی با چندین دین و ملت‌های مختلف در صلح است.

در این لحظه معنوی که خود را به عنوان انسان بازمی‌یابیم، بایستی از نظر اخلاقی آگاه شویم و تصمیم بگیریم که در کدام سمت قرار بگیریم و می‌خواهیم آینده بشریت را به کجا هدایت کنیم. بار دیگر، سرزمین موعود عدالت را فریاد می‌زند و از ما می‌خواهد انسان‌های بهتری شویم. ما باید بر سوئز کتیوبه خودمحمور مدرن فردگرایانه غلبه کنیم و به انسان‌هایی مهربان‌تر، حامی‌تر و جامعه‌گرا تر تبدیل شویم. در غیر این صورت به سوی جهنم یعنی نابودی قطعی زندگی می‌رویم. مدرنیته سرمایه‌داری غربی به عنوان تمدن مرگ، بشریت را در برابر دوراهی قرار داده است: زندگی را صحنه می‌گذاریم یا نابودی بشریت را تأیید می‌کنیم. فلسطین نقطه عطف است. در فلسطین، آینده بشریت بین نیروهای آزادیبخش ضدامپریالیستی که پیامبران همیشه اعلام می‌کردند و قدرت‌های امپریالیستی فراغنه، امپراتوران و پادشاهان در خطر است. فلسطین امروز کانون مبارزات ضدامپریالیستی است. جهان تک‌قطبی امپریالیسم غربی در بحران پایانی قرار دارد و در مسیر انحطاط خود خشونت‌بارتر و ویرانگرتر می‌شود. آزادی فلسطین شکست بزرگی برای نیروهای امپریالیست غربی خواهد بود و از مبارزه برای تأیید زندگی حمایت خواهد کرد. پیروزی فلسطین، بشریت را به سطح بالاتری از آگاهی خواهد برد. بیایید عدالت را در فلسطین اجرا کنیم تا بشریت را از دست «فراغنه» روزگارمان نجات دهیم! از رود تا دریا، فلسطین آزاد خواهد بود!

**رامون گروسفولگ استاد مطالعات چیکانو /
لاتین است. وی در سطح بین‌المللی به دلیل
کار خود در زمینه استعمار دانش و قدرت
و همچنین به دلیل کار در زمینه مهاجرت
بین‌المللی و اقتصاد سیاسی - نظام جهانی
شناخته شده است. او سالها است که همکار
تحقیقاتی خانه علوم انسانی در پاریس بوده
است.**

ظهور راست افراطی در قرون بیستم و بیست و یکم

ساند یو هیرا استدلال می کند که استثناگرایی اروپایی و ظهور راست افراطی دو شاخه از یک جریان استعمارگری مستمر هستند. وی استدلال می کند که فعالان برای ایجاد سیاست بهتر باید محدودیت های نظام های سیاسی فعلی و کنشگری در محیط های غربی را درک کنند.

طرح بحث

استدلال من در این مقاله آن است که ظهور راست افراطی در اروپا و ایالات متحده در قرن بیست و یکم متفاوت با ظهور نازیسم در قرن بیستم است. نازیسم بخشی از اوج استعمار و نیروی محرکه ای به سوی جنگ بود، در حالی که امروزه راست افراطی بخشی از استعمار رو به زوال و نیروی محرکه ای بر علیه جنگ است. راهبرد جبهه متحد علیه راست افراطی در قرن بیست و یکم بی فایده است، زیرا ائتلاف لیبرالیسم و نیروهای جناح راست مجتمع صنعتی نظامی نیروی محرکه جنگ های هسته ای هستند که می توانند سیاره زمین را به نابودی بکشانند.

استعمارزدایی از نازیسم و هولوکاست یهودیان

آدولف هیتلر در جایی گفته است: «سرزمین های روسیه برای ما در حکم هند برای انگلستان را خواهد داشت» [۱]. هیتلر جنگ جهانی دوم را با انگیزه ی نابودی یهودیان آغاز نکرد. او این جنگ را با هدف استعمار اروپای شرقی با الگوی استعمار بریتانیا در هند آغاز کرد. اولین اقدام جنگی وی نه علیه اروپای غربی، بلکه علیه شرق بود. در ۱ سپتامبر ۱۹۳۹، ارتش هیتلر به عنوان اولین گام برای استعمار اروپای شرقی به لهستان حمله کرد.

وی برای استعمار اروپای شرقی با الگوبرداری از استعمارگری بریتانیا در هند نبرد را آغاز کرد. هیتلر ابراز می کند: «باید این امکان را داشته باشیم که با دویست و پنجاه هزار مرد بعلاوه یک کادر مدیریت

خوب این منطقه را به سمت شرق کنترل کنیم. بیایید از انگلیسی ها بیاموزیم که با دویست و پنجاه هزار نفر شامل پنجاه هزار سرباز، چهارصد میلیون هندی را اداره کردند. همین فضا در روسیه باید برای همیشه آنها را تحت تسلط آلمانی ها در آورد... فضای روسیه، هند ما است، ما هم مانند انگلیسی ها با یک مشت مرد بر این امپراتوری حکومت خواهیم کرد.» ایدئولوژی هیتلر ملهم از ریشه های تمدن اروپایی است. این ایدئولوژی انحراف از تمدن اروپایی نبود. در روایت مورخان اروپامحور، داستان هیتلر، داستان هولوکاست یهودیان است. و در واقع، هولوکاست یهودی بخش مهمی از ایدئولوژی و عملکرد نازی ها بود.

اما از نظر هیتلر، مهمتر از آن، پروژه ساختن امپراتوری جدید با الگوبرداری از امپراتوری بریتانیا بود که او آن را رایش سوم به معنای امپراتوری سوم نامید. اولین امپراتوری توسط چارلز کبیر آلمان (۷۴۲-۸۱۴) تأسیس شد که بیشتر اروپای غربی را در قرون وسطی متحد کرد. امپراتوری دوم توسط اتو فون بیسمارک (۱۸۱۵-۱۸۹۸) رهبری شد که کشور آلمان متحد را به عنوان فدراسیونی از ایالت های سابقاً محدود با یک پارلمان ملی و حق رای عمومی برای مردان ایجاد کرد. امپراتوری جدیدی که توسط نازی ها با الگوبرداری از امپراتوری بریتانیا ساخته می شد قرار بود هزار سال دوام بیاورد. جالب است که در سال ۱۹۴۰ چرچیل نیز اعتقاد خود مبنی بر دوام هزار ساله امپراتوری بریتانیا را ابراز کرد.

روسیه نقش مهمی در این طرح ایفا خواهد کرد. در بازی جنگی هیتلر، یهودیان نقش یک جایزه کوچک را داشتند. جایزه بزرگ، اروپای شرقی بود. نازیسم پروژه استعمار بود. این پروژه شکل عجیب و غریبی از شرارت نبود، بلکه شکل معمولی شری به نام استعمار بود.

ایده هیتلر از استعمار بر مفهوم نژاد برتر استوار بود که حق طبیعی برای استعمار نژادهای فرودست داشت. بهره برداری از نژاد فرودست برای رشد نژاد برتر ضروری است. وی می نویسد: «اگر آریایی ها نمی توانستند اعضای نژاد فرودستی را که تسخیر کرده بودند به کار گیرند، هرگز در موقعیتی قرار نمی گرفتند که اولین قدم ها را در راهی بردارند که آنها را به سمت فرهنگ بعدی سوق داد. زیرا بدون کمک برخی از حیوانات مناسب که می توانستند رام کنند، هرگز به اختراع نیروی مکانیکی نمی رسیدند که متعاقباً آنها را قادر ساخت بدون این جانوران کار کنند». او مانند انگلیسی ها و «بقیه جهان تمدن»، مردم اسلاو اروپای شرقی را به چشم مردم مستعمره می نگریست: «وقتی به این جهان بدوی فکر می کنیم، متقاعد می شویم که هیچ چیز غیر از اجبار آن را از کسالت خارج نمی کند. اسلاوها توده ای از برده متولد شدگانی هستند که نیاز به ارباب را احساس می کنند.»

هیتلر خود را مسیحی واقعی می دانست که خویش را وقف دفاع از مسیحیت کرده بود. یهودی ستیزی او ریشه در مسیحیت داشت. او از تقسیم بندی مسیحیان بین پروتستان ها و کاتولیک ها ابراز تاسف

می‌کرد: «کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها با یکدیگر می‌جنگند، در حالی که دشمن بشریت آریایی و تمام مسیحیت در پوستین خود می‌خندند». او از عیسی مسیح به عنوان الهام‌بخش خود در مبارزه با یهودیان یاد می‌کند. به گفته هیتلر، یهودی «قط اهل این جهان است و ذهنیت او به همان اندازه با روح واقعی مسیحیت بیگانه است، همانطور که شخصیت او برای بنیانگذار بزرگ این عقیده جدید در دو هزار سال پیش بیگانه بود. و بنیانگذار مسیحیت وقتی لازم دید دشمنان نسل بشر را از معبد خدا بیرون کرد در واقع مخفی کاری نکرد، زیرا [یهودیان] در آن زمان نیز مانند همیشه از دین به عنوان وسیله‌ای برای پیشبرد منافع تجاری خود استفاده کردند. به خاطر رفتارش با یهودیان بود که مسیح به میخ صلیب کشیده شد».

آمار زیر مبین آن است که جنگ جهانی دوم اساساً با هدف نابودی یهودیان آغاز نشد، بلکه هدف اصلی فتح روسیه و اروپای شرقی بر اساس الگوی استعمارگری اروپایی از جهان بود. هولوکاست یهودی دلیل شروع جنگ هیتلر نبود. در واقع، روس‌ها بیشترین تلفات (۲۵ میلیون قربانی از مجموع ۳۶ میلیون نفر در اروپا) را متحمل شدند. از بین شش میلیون یهودی که در هولوکاست یهودیان جان باختند، ۹۱ درصد آنها آلمانی یا ساکن اروپای غربی نبودند، بلکه در اروپای شرقی ساکن بودند. کشورهای لهستان (۵۱ درصد)، اوکراین (۱۵ درصد) و مجارستان (۸ درصد) بیشترین تعداد قربانیان را داشتند.

ایده هولوکاست، نابودی نظام‌مند یهودیان توسط نازی‌ها، در پایان سال ۱۹۴۱ مطرح شد. پیش از سال ۱۹۴۱، سیاست نازی‌ها در قبال یهودیان مبتنی بر اجبار آنها به مهاجرت از رایش سوم و نه کشتن آنها به روشی صنعتی بود. این سیاست مستلزم سلب مالکیت از اموال یهودیان، وضع قوانینی برای ممنوعیت ازدواج بین یهودیان و غیریهودیان و سازماندهی گاه و بیگاه خشونت از جمله شب بلورین در ۹-۱۰ نوامبر ۱۹۳۸ بود که یک قتل عام سازماندهی شد و طی آن پنجره فروشگاه‌ها، ساختمان‌ها و کینسه‌های یهودیان فروریخته شد. سی. براونینگ می‌نویسد: «بین اواسط سپتامبر و اواخر اکتبر ۱۹۴۱» تصمیمات اساسی و «با کمال وضوح»... در اجرای نسل‌کشی یهودیان اروپا پدیدار شد. تصمیم برای شروع هولوکاست پس از آن گرفته شد که

ارتش هیتلر در سپتامبر ۱۹۴۱ توانسته بود راه لنینگراد را در جبهه شمالی قطع کند و کیف، پایتخت اوکراین را در سپتامبر ۱۹۴۱ تصرف کند. چشم‌انداز پیروزی نهایی روشن به نظر می‌رسید. این مسئله که با میلیون‌ها یهودی ساکن اروپای شرقی - که به زودی بخشی از رایش سوم خواهند شد - چه کرد، اکنون در دستور کار قرار گرفت. مهاجرت یک گزینه نبود، بنابراین ایده نابودی به واقعیت تبدیل شد. زمانی که این تصمیم گرفته شد، بحث فنی مطرح بود. راه حل فنی که در نهایت اجرا شد، اتاق گاز بود.

وحشت هولوکاست چهار سال به طول انجامید. رایش سوم در موضوعی شکست خورد که استعمارگری غرب در آن موفق شده است.

ظهور راست افراطی در اروپا و ایالات متحده در قرن بیست و یکم
متفاوت با ظهور نازیسم در قرن بیستم است؛ نازیسم بخشی از اوج استعمار و نیروی محرکه‌ای به سوی جنگ بود، در حالی که امروزه راست افراطی بخشی از استعمار رو به زوال و نیروی محرکه‌ای بر علیه جنگ است

پروژه هیتلر برای استعمار اروپای شرقی پنج سال به طول انجامید. پروژه اروپا برای استعمار جهان تقریباً پنج قرن طول کشیده است و همچنان به پایان نرسیده است. هیتلر در ایجاد یک نظام اقتصادی برای غنی‌سازی آلمان نازی که از اروپای شرقی ثروت استخراج می‌کرد، شکست خورد. اروپای غربی موفق به استخراج ثروت هنگفت از مستعمرات خود شد. نازی‌ها در نفرت از یهودیان، هرگز آنها را احشام تلقی نمی‌کردند، آنطور که اروپایی‌ها با افریقایی‌هایی که در ایبایا یا به بردگی می‌گرفتند رفتار کردند، بلکه آنها را به عنوان انسان، هر چند انسان‌های پست تلقی می‌کردند. استعمارگری اروپایی، استعمار شدگان ایبایا و افریقا را به مثابه احشام می‌دیدند. هیتلر هرگز به این فکر نیفتاد که آلمانی‌ها می‌توانند یهودیان را خرید و فروش کنند و آنها را در حساب‌داری‌های خود در کنار گاو و خوک ثبت کنند. اما این همان کاری است که نژاد اربابان اروپایی برای قرن‌ها

در ایبایا یا مرتکب شدند. نازی‌ها قوانین تبعیض آمیزی («قوانین نورنبرگ») را وضع کردند که یهودیان را از مشارکت در زندگی عمومی و ازدواج با آلمانی‌ها منع می‌کرد. سایر اروپایی‌ها «قوانین برده‌داری» را در مستعمرات تدوین کردند که بنا به قانون مقرر می‌داشت سیاهان انسان نیستند بلکه احشامی متعلق به نژاد ارباب بود.

راست افراطی در قرن بیست و یکم
 راست افراطی در قرن بیست و یکم با نازیسم بسیار متفاوت است. آنها چندین دهه است که در اروپا و ایالات متحده امریکا فعالیت می‌کنند، اما تنها در قرن بیست و یکم توانستند دولت تشکیل دهند یا در آن شرکت کنند.

در سال ۲۰۱۰ فیدز - اتحاد مدنی مجارستان به رهبری ویکتور اوربان پس از پیروزی در انتخابات با ۶۸ درصد از کرسی‌های پارلمان به قدرت رسید. آنها همچنان در قدرت هستند.

در سال ۲۰۱۷ دونالد ترامپ رئیس‌جمهور ایالات متحده شد. ریاست جمهوری وی تا سال ۲۰۲۱ ادامه داشت. در سال ۲۰۲۲ فراتلی دی ایتالیا (برادران ایتالیا) در انتخابات پیروز شد و جورجیا ملونی نخست‌وزیر شد.

در سال ۲۰۲۳ حزب آزادی به رهبری خیرت ویلدرز در انتخابات ملی پیروز شد و در حال تشکیل دولت است.

در بسیاری از کشورها، راست افراطی مخالفان را علیه دولت رهبری می‌کنند. در آخرین انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۲۰ در فرانسه، مارین لوپن از راهپیمایی ملی (جبهه ملی سابق) با کسب ۲۳ درصد آرا در دور اول (مکرون ۲۸ درصد) و ۳۲ درصد در دور دوم (مکرون ۵۸ درصد) آرا را به دست آورد.

در ایالات متحده، راست افراطی اکثریت حزب جمهوری خواه را تشکیل می‌دهد.

انواع احزاب راست افراطی در اروپا وجود دارند. اغلب شکاف‌هایی در روند رشد آنها وجود دارد. اما همگی در مسائل زیر متحد هستند:

مهاجرت

آنها مخالف مهاجرت نیستند. آنها مخالف مهاجرت سفیدپوستان نیستند، بلکه مخالف مهاجرت رنگین‌پوستان هستند. تبلیغات آنها علیه مهاجرت بر حفاظت از تمدن

امریکا و اروپا رهبری می کنند، نقد و بسیج می کنند. در اروپا باید از احزاب چپی که مخالف جنگ های استعماری هستند حمایت کنیم و از احزاب «مترقی» که از این جنگ ها حمایت می کنند انتقاد کنیم. در ایالات متحده امریکا نامزدهای حزب ثالث وجود دارد، اما به دلیل نقش غالب رسانه ها در استعمار ذهن، آنها نفوذ قابل توجهی ندارند. به همین دلیل، رأی دهندگان در ایالات متحده تنها با دو انتخاب جمهوری خواه یا دموکرات روبرو هستند. فعالان استعماری مجبور نیستند این انتخاب را بپذیرند. استدلال لیبرال مبنی بر اینکه رأی به شخص ثالث، رأی به ترامپ است، زیرا از دست دادن رأی بایستن است، یک استدلال استعماری است. اگر بایستن به اندازه ترامپ بد است - بایستن طرفدار جنگ است و ترامپ طرفدار نژادپرستی - چرا باید یک رأی را هدر دهیم و از آن به روشی هوشمندانه تر استفاده نکنیم؟ رأی به احزاب ثالث ضد جنگ و ضد نژادپرستی رأیی است که این پیام را می دهد که هر کسی که در قدرت باشد، هرگز از سیاست هایی پیروی نخواهد کرد که جامعه بهتری را ایجاد می کند. آنها به هر نحوی دارند بافت اجتماعی امریکا و جهان را به هم می ریزند.

مبارزه برای جهانی بهتر بسیار فراتر از مبارزه انتخاباتی است. این مبارزه ای است که شامل بسیج فعال علیه جنگ و علیه نژادپرستی است. ما مجبور نیستیم یک مبارزه را از ترس ضعیف تر شدن مبارزه دیگر رها کنیم. می توانیم بسیار بهتر از پیروی از این نوع منطق استعماری عمل کنیم.

[۱] همه نقل قول ها از کتاب من استعمارزدایی از ذهن، بند ۸۳-۸۴، نقش نازیسم و هولوکاست یهودی در تمدن غرب است. ساندریو هیرا: استعمارزدایی از ذهن. راهنمای نظری و کاربست استعمارزدا: انتشارات امریت لاهه، ۲۰۲۳.

ساند یوهیرا دبیر بنیاد استعمارزدایی مستقر در لاهه هلند است. او فعال سیاسی، نویسنده و محقق شناخته شده است. وی ریاست هیئت تحریریه ناشران امریت را بر عهده دارد و مؤسس مؤسسه بین المللی تحقیقات علمی است. می توانید ویدیوهای زیادی از سخنرانی های او در مورد استعمارزدایی از ذهن و موضوعات مرتبط را در وب سایت مؤسسه اسلامی حقوق بشر و تلویزیون برخط مؤسسه بیابید.

در قراردادهای صلح او استفاده کردند. تحت فشار لابی صهیونیستی و با حمایت لیبرال ها و راست در حزب خود آماده جنگ با ایران شد.

سیاست اجتماعی

از نظر سیاست اجتماعی برخی احزاب راست افراطی حتی از چپ سنتی مترقی ترند. نمونه آن حزب آزادی خیرت ویلدرز در هلند است. برنامه سیاسی وی خواستار موارد زیر است:

- کاهش مالیات بر ارزش افزوده مواد غذایی از ۹ درصد به صفر درصد
- کاهش قبوض انرژی (کاهش مالیات و مالیات بر ارزش افزوده)
- کاهش رانت اجتماعی
- افزایش حداقل دستمزد قانونی
- کاهش مالیات سوخت
- کاهش سن بازنشستگی دولتی به ۶۵ سال (در حال حاضر ۶۷ سال است)
- کاهش ۲۰ درصدی حقوق وزراء، نمایندگان مجلس و نمایندگان پارلمان اروپا
- کاهش ۲۰ درصدی کمک به رویال هاوس

بسیاری از احزاب چپ آمادگی این را ندارند که در برنامه خود تا این حد پیش بروند.

پیامدهای سیاسی

پیامدهای سیاسی این تحلیل از منظر استعمارزدایی چیست؟ مهم ترین پیامد آن امتناع از اتحاد با لیبرال ها و به اصطلاح مترقی ها علیه راست افراطی است. فنون ترساندن لیبرال ها پذیرفتنی نیست که استدلال می کنند باید علیه راست افراطی متحد شویم و از لیبرالسم حمایت کنیم. لیبرالسم به معنای حمایت از جنگ های استعماری است. این موضوع باید دغدغه اصلی فعالان استعمارزدایی باشد. به جای وحشت در مورد ظهور راست افراطی، باید آرام بمانیم و به نام اتحاد مترقی علیه راست افراطی از حمایت لیبرال ها اجتناب کنیم. ما باید بر سیاست پایان دادن به جنگ های امپریالیستی و قدرت امپریالیستی ثابت قدم بمانیم. برای سیاهپوستان و مهاجران در ایالات متحده مهم است که ترامپ با سیاست های نژادپرستانه همراه شود. پس باید آن سیاست ها را نقد کنیم و برای مبارزه با این سیاست ها بسیج شویم. این کاملاً امکان پذیر است و در عین حال جنگ های امپریالیستی را که لیبرال ها در

اروپایی، به ویژه ارزش ها و هنجارهای مسیحی سفیدپوستان متمرکز است. برخی از احزاب به صراحت دینی هستند، برخی دیگر بیشتر سکولار هستند، اما ریشه محکمی در تمدن غرب دارند.

افول قدرت اقتصادی و سیاسی غرب با افول قدرت فرهنگی تمدن غرب همراه است. نازیسم در دوره ای نفوذ کرد که در آن استعمار غربی هنوز کنترل زیادی بر جهان داشت. راست افراطی در قرن بیست و یکم به دلیل افول تمدن غرب و از دست دادن هویتی که مهاجرت باعث آن بوده در حال افزایش است. نازیسم ارتباط چندانی با از دست دادن هویت ندارد.

ضد جهانی شدن و ضد جنگ

راست افراطی مانند نازیسم، ناسیونالیسم را ترویج می کند. برخلاف نازیسم، آنها مخالف جهانی شدن هستند. نازیسم استعمار اروپای شرقی را اولین استعمار در ایجاد نظم نوین جهانی می دانست. قرار بود رایش سوم مانند امپراتوری بریتانیا یک امپراتوری جهانی باشد.

راست افراطی ملی گرا، ضد جنگ و ضد جهانی شدن است. نیروهایی که به جنگ و حفظ حکومت استعماری در جهان فشار می آورند نه از راست افراطی بلکه از لیبرالیسم و سوسیال دموکراسی آمده اند. در بریتانیا، تونی بلر، رهبر حزب کارگر، یکی از نیروهای محرک در جنگ علیه عراق بود. نیروهای طرفدار جنگ در ایالات متحده از حزب دموکرات با حمایت بسیاری از نخبگان حزب جمهوری خواه می آیند. آنها به دنبال جنگ علیه روسیه، چین، ایران و کره شمالی هستند. و طنز ماجرا این است که راست افراطی در ایالات متحده امریکا (و اروپا) در حال عقب نشینی است و خواهان پایان دادن به جنگ های بی پایان است، نه به این دلیل که آنها حامی صلح هستند، بلکه به این دلیل که باور ندارند می توانند از این جنگ ها سود ببرند. آنها شکست نظامی امپراتوری استعماری را پذیرفته اند و می خواهند روی ساختن اقتصاد خود با شرایط صلح آمیز تمرکز کنند. نازیسم عکس این سیاست را در پیش گرفت.

دونالد ترامپ تلاش کرد با روسیه و کره شمالی صلح کند. لیبرال ها و جناح راست در حزب خود که از سوی مجتمع صنعتی نظامی حمایت می شدند، مانع او شدند. و آنها از نژادپرستی او علیه مهاجران و زبان راست افراطی او برای خرابکاری

تاریکترین لحظه قبل از فجر و پایان استعمارگری شهرک‌نشینان اسرائیلی

پروفسور ایلان پایه در مراسم سالانه یادبود نسل‌کشی موسسه اسلامی حقوق بشر در لندن، بریتانیا در ۲۱ ژانویه ۲۰۲۴، در مورد نیاز به درک این نکته صحبت کرد که نسل‌کشی فلسطینی‌ها که در حال حاضر شاهد آن هستیم، به همان اندازه که سبعانه است، نابودی به اصطلاح دولت یهودی نیز می‌باشد. باید آماده باشیم تا دنیای جدیدی فراتر از آن را تصور کنیم.

این ایده که صهیونیسم استعمارگر شهرک‌نشین است، دیدگاه جدیدی نیست. محققان فلسطینی در دهه ۱۹۶۰ که در بیروت در مرکز تحقیقات ساف کار می‌کردند، قبلاً درک کرده بودند که آنچه در فلسطین با آن رویرو هستند، یک پروژه استعماری کلاسیک نیست. آنها [رژیم اشغالگر] اسرائیل را صرفاً مستعمره بریتانیا یا امریکانمی‌دانستند، بلکه آن را پدیده‌ای می‌دانستند که در سایر نقاط جهان وجود دارد و تحت عنوان استعمارگری شهرک‌نشین تعریف می‌شود. جالب است که به مدت ۲۰ تا ۳۰ سال مفهوم صهیونیسم به عنوان استعمارگری شهرک‌نشین از گفتمان سیاسی و دانشگاهی محو شد. زمانی که محققان در سایر نقاط جهان، به ویژه افریقای جنوبی، استرالیا و امریکای شمالی توافق کردند که صهیونیسم پدیده‌ای مشابه با جنبش اروپاییانی است که ایالات متحده، کانادا، استرالیا، نیوزلند و افریقای جنوبی را ایجاد کردند، عنوان استعمارگری شهرک‌نشین دوباره به گفتمان عمومی بازگشت. این ایده به ما کمک می‌کند تا ماهیت پروژه صهیونیستی در فلسطین را از اواخر قرن نوزدهم تا به امروز بهتر درک کنیم و ایده‌های می‌دهد که در آینده انتظار چه چیزی را داشته باشیم.

فکر می‌کنم این ایده خاص در دهه ۱۹۹۰، که به وضوح اقدامات مهاجران اروپایی به ویژه در مناطقی مانند امریکای شمالی و استرالیا را با اقدامات شهرک‌نشینی که در اواخر قرن ۱۹ به فلسطین آمدند، به وضوح مقاصد یهودیان را روشن کرد. شهرک‌نشینی که فلسطین را مستعمره کردند و ماهیت مقاومت

محلی فلسطین در برابر آن استعمار روشن شد. مهاجران از مهمترین منطق اتخاذ شده توسط جنبش‌های استعماری مهاجرنشین پیروی می‌کردند و آن این است که برای ایجاد یک جامعه استعماری موفق در خارج از اروپا باید بومیان کشوری را که در آن ساکن شده‌اید از بین ببرید. این بدان معنا است که مقاومت بومی در برابر این منطق، مبارزه علیه حذف و نه صرفاً راهی بود. وقتی به عملیات حماس و دیگر عملیات مقاومت فلسطین از سال ۱۹۴۸ تا کنون فکر کنیم، این نکته مهم است.

خود مهاجران به عنوان مورد بسیاری از اروپاییانی که به امریکای شمالی، امریکای مرکزی یا استرالیا آمدند، پناهنده و قربانی آزار و اذیت بودند. برخی از آنها تیره‌بختی کمتری داشتند و صرفاً به دنبال زندگی و فرصت‌های بهتر بودند. اما بیشتر آنها در اروپا طرد شده بودند و به دنبال ایجاد یک اروپا در جایی دیگر، یک اروپای جدید، به جای اروپایی بودند که آنها را نمی‌خواست. در بیشتر موارد، آنها مکانی را انتخاب کردند که قبلاً افراد دیگری، بومیان، در آنجا زندگی می‌کردند. و بنابراین مهمترین گروه اصلی در میان آنها رهبران و ایدئولوگ‌هایشان بودند که توجهات دینی و فرهنگی را برای استعمار سرزمین دیگران ارائه می‌کردند. می‌توان به این موضوع، نیاز به اتکا به یک امپراتوری برای شروع استعمار و حفظ آن را اضافه کرد، حتی اگر در آن زمان شهرک‌نشینان علیه امپراتوری که به آنها کمک کرد شورش کردند و خواستار استقلال شدند و در بسیاری از موارد استقلال را به دست آوردند و سپس تجدید کردند. اتحاد آنها با امپراتوری رابطه

انگلیسی و صهیونیستی که به اتحاد انگلیس و [رژیم اشغالگر] اسرائیل تبدیل شد، نمونه‌ای از این مسئله است.

این ایده که شما می‌توانید به زور مردم سرزمینی را حذف کنید، احتمالاً در پس‌زمینه قرن‌های ۱۶، ۱۷ و ۱۸ قابل درک‌تر است - اما توجیه‌پذیر نیست - زیرا با حمایت کامل از امپریالیسم و استعمار همراه شد. این از انسانیت‌زدایی رایج سایر مردم غیر غربی و غیر اروپایی تغذیه شد. اگر مردم را انسان‌زدایی کنید، راحت‌تر می‌توانید آنها را حذف کنید. چیزی که در مورد صهیونیسم به عنوان جنبش استعماری شهرک‌نشین بسیار منحصر به فرد بود آن است که در زمانی که مردم در سراسر جهان شروع به تفکر دوم در مورد حقوق حذف بومیان کرده بودند در صحنه بین‌المللی ظاهر شد و بنابراین می‌توانیم تلاش و انرژی سرمایه‌گذاری شده توسط صهیونیست‌ها و بعداً دولت [رژیم اشغالگر] اسرائیل در تلاش برای سرپوش گذاشتن بر هدف واقعی یک جنبش استعماری شهرک‌نشینی مانند صهیونیسم که حذف بومیان بود را درک کنیم.

اما امروز در غزه در حال حذف جمعیت بومی در مقابل چشمان ما هستند، پس چگونه است که تقریباً از ۷۵ سال تلاش خود برای پنهان کردن سیاست‌های حذفی خود دست کشیده‌اند؟ برای درک این موضوع باید متوجه دگرگونی ماهیت صهیونیسم در فلسطین در طول سالان باشیم.

در مراحل اولیه پروژه استعمارگری شهرک‌نشین صهیونیستی، رهبران آن با این ادعا که امکان ایجاد یک دموکراسی و در

شهرک‌نشینان صهیونیسم از مجموعه خاصی از شرایط تاریخی استفاده کرد که من در کتاب خود به نام پاکسازی قومی فلسطین به تفصیل درباره آن نوشته‌ام تا نیمی از جمعیت فلسطین را اخراج کند. همانطور که گفته شد، در این راه نیمی از روستاهای فلسطینی را ویران کردند، اکثر شهرهای فلسطینی را تخریب نمودند و با این حال نیمی از فلسطینی‌ها در داخل فلسطین ماندند. فلسطینی‌هایی که در خارج از مرزهای فلسطین پناهنده شدند، مقاومت فلسطینیان را ادامه دادند و به همین دلیل آرمان استعماری شهرک‌نشینان برای حذف بومی محقق نشد و به تدریج [رژیم اشغالگر] اسرائیل از سال ۱۹۴۸ تا امروز تمام توان خود را به کار گرفت تا به حذف بومی ادامه دهد.

حذف بومیان از ابتدا تا انتها فقط شامل یک عملیات نظامی نیست که توسط آن مکانی اشغال شود، مردم قتل عام شوند یا آنها را بیرون کنند. حذف یا باید توجیه شود یا به یک مقاومت تبدیل می‌شود و راه انجام آن نانسان کردن دائمی کسانی است که قصد حذف آنها وجود دارد. نمی‌توان به طور گسترده مردم را کشت یا مردمان دیگری را نسل کشی کرد مگر اینکه آنها از انسانیت عاری شوند. بنابراین، انسان‌زدایی از فلسطینی‌ها پیامی صریح و ضمنی است که از طریق نظام آموزشی، نظام اجتماعی شدن آنها در ارتش، رسانه‌ها و گفتمان سیاسی به یهودیان اسرائیلی منتقل می‌شود. اگر قرار است حذف کامل اجرا شود، این پیام باید منتقل و حفظ شود. بنابراین ما شاهد تلاش ظالمانه خاصی برای تکمیل پروژه حذف هستیم. و با این حال، همه چیز ناامید کننده نیست. در واقع، از قضا، این تخریب غیرانسانی خاص غزه، شکست پروژه استعمارگری شهرک‌نشینان صهیونیسم را آشکار می‌کند. ممکن است پوچ به نظر برسد، زیرا من درگیری بین یک جنبش کوچک مقاومت، جنبش آزادی‌بخش فلسطین و یک کشور قدرتمند با ماشین نظامی و زیرساخت ایدئولوژیکی را توصیف می‌کنم که صرفاً بر نابودی مردم بومی فلسطین متمرکز است. این جنبش آزادی‌بخش یک اتحاد قوی در پشت خود ندارد، در حالی که دولتی که با آن روبرو است، از اتحاد قدرتمندی در پشت آن برخوردار است - ایالات متحده گرفته تا شرکت‌های چند ملیتی، شرکت‌های امنیتی صنایع نظامی، رسانه‌های جریان اصلی و جریان اصلی دانشگاهی؛ مادر مورد چنین چیزی صحبت می‌کنیم. این تقریباً ناامید کننده به نظر می‌رسد، زیرا آنها از این مصونیت بین‌المللی برای سیاست‌های حذفی که از

طوفان الاقصی ارائه شد، اما اکنون این جنگ نام «شمشیر جنگ» را بر خود دارد که هدف آن بازگرداندن غزه به کنترل مستقیم [رژیم اشغالگر] اسرائیل و بلکه پاکسازی قومی مردم آن از طریق پویش نسل کشی است.

پرسش بزرگ این است که چرا سیاستمداران، روزنامه‌نگاران و دانشگاهیان در غرب در همان دامی افتادند که در سال ۱۹۴۸ در آن افتاده بودند؟ چگونه می‌توانند امروز این ایده را بپذیرند که [رژیم اشغالگر] اسرائیل در حال دفاع از خود در نوار غزه است؟ اینکه [رژیم اشغالگر] اسرائیل دارد به اقدامات ۷ اکتبر واکنش نشان می‌دهد؟ یا شاید آنها در تله نیافتاده‌اند. ممکن است آنها بدانند آنچه [رژیم اشغالگر] اسرائیل در غزه انجام می‌دهد، استفاده از ۷ اکتبر به عنوان بهانه‌ی نسل کشی است. در هر صورت، تاکنون اسرائیلی‌ها ادعا می‌کنند که هر بار که به فلسطینی‌ها حمله می‌کنند، به بهانه‌ای به دولت کمک کرده است تا سپر مصونیتی را حفظ کند که به آن اجازه می‌دهد تا سیاست‌های جنایتکارانه‌اش را بدون ترس از هر گونه واکنش معنادار جامعه بین‌المللی دنبال کند. این بهانه کمک کرد تا تصویر [رژیم اشغالگر] اسرائیل به عنوان بخشی از جهان دموکراتیک و غرب برجسته شود و از این رو فراتر از هر گونه محکومیت و تحریم بود. کل این گفتمان دفاعی و تلافی جویانه برای سپر مصونیتی که [رژیم اشغالگر] اسرائیل از دولت‌های شمال جهانی برخوردار است، اهمیت دارد.

اما همانطور که در سال ۱۹۴۸ و امروز نیز، [رژیم اشغالگر] اسرائیل در حالی که عملیاتش ادامه دارد، از این بهانه صرف نظر می‌کنند و این زمانی است که حتی بزرگترین حمایت‌های آنها نیز برای تأیید سیاست‌های آن مشکل پیدا می‌کنند. وسعت ویرانی، کشتارهای گسترده در غزه و نسل کشی در حدی است که اسرائیلی‌ها به سختی می‌توانند حتی خودشان را متقاعد کنند که آنچه انجام می‌دهند در واقع دفاع از خود یا واکنشی است. بنابراین، این امکان وجود دارد که در آینده افراد بیشتری قبول این توضیح [رژیم اشغالگر] اسرائیل برای نسل کشی در غزه را دشوار ببینند.

برای اکثر مردم روشن است که آنچه لازم است یک زمینه و نه بهانه است. از نظر تاریخی و ایدئولوژیک، بسیار واضح است که هفتم اکتبر دستاویزی برای تکمیل آنچه که جنبش صهیونیسم در سال ۱۹۴۸ قادر به تکمیل آن نبود، قرار می‌گیرد. در سال ۱۹۴۸ جنبش استعمارگری

عین حال از بین بردن جمعیت بومی وجود دارد، سیاست‌های حذفی خود را با تلاشی واقعی برای اصلاح دایره انجام دادند. تمایل شدیدی برای تعلق به جامعه ملل متمدن وجود داشت و رهبران، به ویژه پس از هولوکاست، تصور می‌کردند که سیاست‌های حذف [رژیم اشغالگر] اسرائیل را از آن اتحاد خارج نخواهد کرد.

برای تحقق این امر دشوار، رهبری صهیونیست اصرار داشت که اقدامات حذفی آنها علیه فلسطینی‌ها «تقابلی» یا «پاسخ» علیه اقدامات فلسطینی‌ها باشد. اما خیلی زود، زمانی که این رهبری می‌خواست به سمت اقدامات اساسی‌تر حذفی حرکت کند، از بهانه دروغین «انتقام جویی» صرف نظر کردند و از توجیه کاری قبلی دست برداشتند. از این نظر، بین نحوه توسعه پاکسازی قومی در سال ۱۹۴۸ و عملیات امروز اسرائیلی‌ها در غزه ارتباط وجود دارد. در سال ۱۹۴۸، رهبری صهیونیست هر قتل عام، از جمله کشتار بلن‌دام دیر یاسین در ۹ آوریل رابه عنوان واکنشی به اقدام فلسطینیان علیه خود از جمله چنین توجیهی می‌کرد که ممکن بود به اتوبوس سنگ پرتاب کنند یا به یک شهرک یهودی حمله کنند، بنابراین ناگزیر بودیم. اما این نوع ادعاها در داخل و خارج هر چیزی غیر از دفاع از خود پنداشته می‌شد. در واقع، به همین دلیل است که ارتش [رژیم اشغالگر] اسرائیل (نیروی دفاعی [رژیم اشغالگر] اسرائیل) نامیده می‌شود. اما از آنجایی که این یک پروژه استعمارگری شهرک‌نشینان است، نمی‌توانست همیشه به «تلافی» تکیه کند.

نیروهای صهیونیستی در فوریه ۱۹۴۸ در جریان نکتبت پاکسازی قومی را آغاز کردند و به مدت یک ماه تمام این عملیات‌ها به عنوان انتقام از مخالفان فلسطینی با طرح تقسیم سازمان ملل در نوامبر ۱۹۴۷ ارائه شد. این طرح جامع، پاکسازی قومی فلسطین را تصویب کرد. از مارس ۱۹۴۸ تا پایان ۱۹۴۸، پاکسازی قومی فلسطین که منجر به اخراج نیمی از جمعیت فلسطین، تخریب نیمی از روستاهای آن و عرب‌زدایی بیشتر شهرهای آن شد، به عنوان بخشی از یک طرح نظام‌مند و طرح جامع عمده پاکسازی قومی محقق شد.

به همین ترتیب، پس از اشغال کرانه باختری و نوار غزه در ژوئن ۱۹۶۷، هر زمان که [رژیم اشغالگر] اسرائیل می‌خواست واقعیت را به شکلی بنیانی تغییر دهد یا در یک عملیات پاکسازی قومی در مقیاس کامل شرکت کند، نیازی به توجیه نداشت. ما امروز شاهد الگوی مشابهی هستیم. در ابتدا این اقدامات به عنوان انتقام از عملیات

مرحله اولیه صهیونیسم تا امروز شروع شده است، بر خوردارند. این احتمالاً بدترین فصل تلاش [رژیم اشغالگر] اسرائیل برای پیشبرد سیاست‌های حذفی به سطح جدیدی در تلاش بسیار متمرکز تر برای قتل عام هزاران نفر در مدت زمان کوتاهی است که قبلاً هرگز جرات انجام آن را نداشته‌اند.

پس چگونه چنین چیزی می‌تواند لحظه‌ای امیدبخش باشد؟ اول از همه، این نوع از نهاد سیاسی و دولتی، که باید انسانیت‌زدایی فلسطینیان را حفظ کند تا حذف آنها را توجیه کند، اگر به آینده‌ای دورتر نگاه کنیم، بسیار متزلزل است.

این ضعف ساختاری قبلاً پیش از ۱۷ اکتبر آشکار بود و بخشی از این ضعف مستتر در این واقعیت است که اگر پروژه حذف را ملغی کنیم، امور بسیار کمی وجود دارد که گروهی از افرادی را که خود را به عنوان ملت یهودی در [رژیم اشغالگر] اسرائیل تعریف می‌کنند، متحد کند.

اگر نیاز به مبارزه و از بین بردن فلسطینی‌ها را کنار بگذارید، با دو اردو گاه یهودی متخاصم روبرو می‌شوید که مادر واقع شاهد نبرد در خیابان‌های تل آویو و اورشلیم تا ۶ اکتبر ۲۰۲۳ بودیم و آن تظاهرات عظیم یهودیان سکولار است که خود را چنین توصیف می‌کنند از آنجایی که یهودیان سکولار - عمدتاً اروپایی الاصل - که معتقد بودند امکان ایجاد یک کشور پلورالیستی دموکراتیک با حفظ اشغالگری و آپار تابد نسبت به فلسطینیان در داخل [رژیم اشغالگر] اسرائیل وجود دارد، با نوع جدیدی از صهیونیسم مسیحی مواجه بودند که در شهر ک‌های یهودی در کرانه باختری شکل گرفت. آنچه من در جاهای دیگر آن را دولت یهود نامیدم، که ناگهان در میان ما ظاهر شد، با این باور که آنها اکنون راهی برای ایجاد نوعی حکومت دینی صهیونیستی بدون توجه به دموکراسی دارند و معتقدند که این تنها چشم‌انداز برای یک کشور آینده یهودی است.

بین این دو دیدگاه جدا از یکدیگر، هیچ وجه اشتراکی وجود ندارد مگر این امور: هر دو اردو گاه به فلسطینی‌ها اهمیت نمی‌دهند، هر دو اردو گاه معتقدند که بقای [رژیم اشغالگر] اسرائیل در گرو ادامه سیاست‌های حذف در قبال فلسطینی‌ها است. اما این دیدگاه استمرار نخواهد داشت. این ایده از درون تلاشی شده و منفجر می‌شود زیرا در قرن بیست و یکم نمی‌توانید یک دولت و یک جامعه را بر این اساس که احساس تعلق مشترک آنها بخشی از یک پروژه نسل‌کشی حذفی است، کنار هم نگه دارید.

قطعاً می‌تواند برای برخی افراد کار کند، اما برای همه نمی‌تواند کارآمد باشد.

پیش از ۱۷ اکتبر شاهد بودیم که چگونه اسرائیلی‌هایی که به دلیل دو تابعیتی، حرفه و توانایی‌های مالی خود در سایر نقاط جهان فرصت‌هایی دارند، به طور جدی به فکر انتقال دارایی و خودشان به خارج از اسرائیل هستند. چیزی که برای شما باقی خواهد ماند، جامعه‌ای است که از نظر اقتصادی ضعیف است، که توسط این نوع آمیختگی صهیونیسم مسیحایی با نژادپرستی و سیاست‌های حذفی در قبال فلسطینی‌ها هدایت می‌شود. بله، توازن قوا در ابتدا در سمت حذف خواهد بود، نه قربانیان حذف، اما موازنه قوا فقط محلی نیست، موازنه قوا منطقه‌ای و بین‌المللی است و هر چه ظالمانه‌تر باشد، سیاست‌ها (و گفتنش هولناک است اما حقیقت دارد) هر چه کمتر بتوان آنها را به عنوان یک «پاسخ» یا «انتقام» پنهان کرد و بیشتر به عنوان یک سیاست نسل‌کشی وحشیانه تلقی می‌شود. بنابراین، احتمال کمتری وجود دارد که مصونیتی که امروز [رژیم اشغالگر] اسرائیل از آن برخوردار است در آینده نیز ادامه یابد.

بنابراین، من واقعا فکر می‌کنم که در این لحظه بسیار تاریک، آنچه را که ما تجربه می‌کنیم - و این لحظه تاریکی است، زیرا از نظر گفتمان به کار گرفته شده توسط [رژیم اشغالگر] اسرائیل و شدت و هدف سیاست‌های حذف فلسطینی‌ها به سطح جدید و بی‌سابقه‌ای رسیده است - چنین دوره‌ای در تاریخ وجود نداشته است، این مرحله جدیدی از وحشیگری علیه فلسطینیان است. حتی نکبت که فاجعه‌ای غیر قابل تصور بود با آنچه اکنون می‌بینیم و در چند ماه آینده خواهیم دید قابل مقایسه نیست. به نظر من، مادر سه ماه اول یک دوره دو ساله هستیم که شاهد بدترین نوع توحشی خواهیم بود که [رژیم اشغالگر] اسرائیل می‌تواند بر فلسطینی‌ها تحمیل کند.

اما حتی در این لحظه تاریک، باید درک کنیم که پروژه‌های استعمارگری شهرک‌نشینی که از هم پاشیده می‌شوند، همیشه از بدترین ابزارها برای نجات پروژه خود استفاده می‌کنند. این اتفاق در افریقای جنوبی و ویتنام جنوبی رخ داد. من این ایده را به عنوان یک توهم و به عنوان یک فعال سیاسی مطرح نمی‌کنم، بلکه آن را به عنوان یک محقق [رژیم اشغالگر] اسرائیل و فلسطین با تمام اطمینان از شایستگی‌های علمی خود می‌گویم. بر اساس بررسی‌های حرفه‌ای هوشیارانه اعلام می‌کنم که ما شاهد پایان پروژه صهیونیستی هستیم، در این شکی نیست

این پروژه تاریخی به پایان رسیده است و پایان آن خِشونت‌آمیز است - چنین پروژه‌هایی معمولاً به شدت فرو می‌ریزند و بنابراین لحظه بسیار خطرناکی برای قربانیان این پروژه است و قربانیان همیشه فلسطینی‌ها در کنار یهودیان هستند، زیرا یهودیان نیز قربانیان صهیونیسم هستند. بنابراین، روند فروپاشی فقط یک لحظه امیدوارکننده نیست، سپیده دمی است که پس از تاریکی بر خواهد آمد و این نوری در انتهای تونل است.

با این حال فروپاشی به این شکل یک خلاء ایجاد می‌کند. خلاء ناگهان ظاهر می‌شود. مانند دیواری است که به آرامی در اثر ترک خوردگی ضعیف می‌شود اما در یک لحظه فرو می‌ریزد. و باید برای چنین فروپاشی‌هایی، برای ناپدید شدن یک دولت یا فروپاشی یک پروژه استعماری شهرک‌نشینان آماده بود. ما دیدیم که در جهان عرب چه اتفاقی افتاد، زمانی که هرج و مرج خلاً با هیچ پروژه سازنده و جایگزینی پر نشد. در چنین حالتی هرج و مرج ادامه می‌یابد.

یک چیز واضح است، کسی که به جایگزینی برای دولت صهیونیستی فکر می‌کند، نباید به دنبال الگوهای از اروپا یا غرب باشد که جایگزین دولت در حال فروپاشی شود. الگوهای بسیار بهتری وجود دارد که محلی هستند و میراثی از گذشته‌های دور و نزدیک مشرق (دریای مدیترانه شرقی) و جهان عرب به عنوان یک کل هستند. دوره طولانی عثمانی دارای چنین الگوها و میراثی است که می‌تواند به ما کمک کند تا از گذشته ایده بگیریم و به آینده نگاه کنیم. این الگوها می‌توانند به ما کمک کنند تا نوع بسیار متفاوتی از جامعه‌ای را بسازیم که به هویت‌های جمعی و همچنین حقوق فردی احترام می‌گذارد و از ابتدا به عنوان نوع جدیدی از مدل ساخته شده است که از جمله، از درس گرفتن از اشتباهات استعمارزدایی در بسیاری از نقاط جهان، سود می‌برد. در جهان عرب و افریقا امیدواریم که این نوع متفاوتی از موجودیت سیاسی ایجاد کند که تأثیر مثبت و عظیمی بر کل جهان عرب خواهد داشت.

ایلان پایه استاد تاریخ و مدیر مرکز اروپایی مطالعات فلسطین در دانشگاه اکستر است.

او نویسنده کتاب‌های متعددی است که

جدیدترین آنها «بزرگ‌ترین زندان روی زمین:

تاریخ اشغال فلسطین توسط [رژیم اشغالگر]

اسرائیل» (انتشارات وان ورلد، ۲۰۱۵)، «ایده

[رژیم اشغالگر] اسرائیل» (ورشو، ۲۰۱۴) و

«خاورمیانه مدرن؛ تاریخ اجتماعی و فرهنگی»

(انتشارات راتلج، ۲۰۱۴) است.

PALESTINE EMERGENCY APPEAL

**GAZANS NEED
ESSENTIAL FOOD
AND MEDICAL AID**

With our partners, we are
working to get essential
aid to families that are
in desperate need

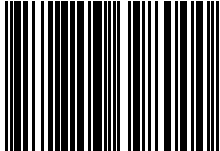


**PLEASE
DONATE
TO IHRC
TRUST**



**Islamic
Human Rights
Commission**

ISSN 2753-3980



The Long View is a
project and publication of
Islamic Human Rights
Commission (a limited
company no 04716690).

Web www.ihrc.org.uk
E info@ihrc.org
Tel +44 20 8904 4222

All views are the authors'
own and do not reflect
IHRC's views or beliefs.

www.ihrc.org.uk/donate/palestine-appeal/

Charity Number: 1106120

9 772753 398000